

اندیشہ سبز ۱۵

در قصرتہا

ذکر محمد حارث میان آرا

حماسہ صلح امام حسن علیہ السلام



در قصر تنهایی

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰۴۵۶۹

پایگاه اینترنتی نویسنده: سایت نابناک

Nabnak.ir

انتشارات وثوق - قم

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

فهرست

۵	مقدمه
۶	من فرزند پیامبر هستم
۱۱	بیعت با خورشید
۱۳	دو جاسوس با سگه‌های طلا
۱۶	آیا آرزوی مرگ داری؟
۱۹	پیراهن خونین خلیفه
۲۳	سربازان سرخ می‌آیند
۲۵	عروس زیبا در کجاست؟
۲۷	پیش به سوی شام
۲۹	فدایی سگه‌ها هستم
۳۲	چرا هیچ کس جواب نمی‌دهد؟
۳۵	بی‌وفاترین پسر عموی دنیا
۴۰	فرمانده ما کجا رفته است؟
۴۲	فقط با شمشیر به دیدارت می‌آیم
۴۶	تیر بر قلب خورشید

۴..... در قصر تنهایی

۴۹ همه ما، آماده کشتن تو هستیم

۵۲ عشق یک میلیون درهم! ..

۵۵ ما زندگی را دوست داریم

۵۹ در کمین خورشید نشستیم

۶۱ چرا یاران خود را رها کرده‌ای؟

۶۴ آیا می‌خواهی به ثروت و ریاست برسی؟

۶۶ در قصر مدائن، تنها مانده‌ام

۶۸ کاش دیگر روی شما را نبینم!

۷۰ حماسه‌ای بزرگ اما ناشناخته

۷۶ متن صلح نامه

۷۹ اگر یاران وفا داری داشتم

۸۲ شمشیرها و نیزه‌ها را به مسجد بیاورید

۸۶ در اوج مردانگی

۸۹ کاش پیش از این مرده بودی!

۹۲ هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد

۹۶ به سوی مدینه می‌رویم

۹۸ پیوسته‌ها

۱۱۴ منابع تحقیق

۱۲۰ بیوگرافی مؤلف

۱۲۱ فهرست کتب نویسنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همیشه می خواستم بدانم چرا امام حسن علیه السلام از جنگ با دشمن کناره گیری کرد و با معاویه صلح نمود.

راستش را بخواهید من در مورد حماسه کربلا خیلی چیزها شنیده بودم و تعجب می کردم که چرا امام حسن علیه السلام در مقابل دشمن استقامت نکرد! من می دانستم که حتماً کار او علت واضحی داشته است که من از آن بی خبر مانده ام.

سرانجام یک شب تصمیم گرفتم تا به عمق تاریخ، سفر کنم و از رمز و راز صلح امام حسن علیه السلام با خبر شوم.

و این چنین بود که سفر شش ماهه من آغاز شد و فهمیدم که من از چه حماسه بزرگی بی اطلاع بوده ام.

این کتاب که در دست شماست حاصل سفر من است.

شما می توانید با خواندن این کتاب از عظمت حماسه صلح امام حسن علیه السلام با خبر شوید و باور کنید که اگر این حماسه نبود اکنون از اسلام هیچ خبری نبود.

این کتاب را به قهرمان این داستان اهدا می کنم؛ به آن امید که روز قیامت شفاعتش، نصیب خوانندگان این کتاب گردد.

قم، آبان ماه ۱۳۸۷

مهدی خدّامیان آرانی

من فرزند پیامبر هستم

چرا این کتاب را در دست گرفته‌ای؟
آیا می‌دانی که من می‌خواهم در این کتاب تو را به سفری در عمق تاریخ
ببرم؟
آیا همسفر من می‌شوی؟ ما باید به سال چهل هجری قمری برویم، روز
جمعه، بیست و یکم ماه رمضان.^(۱)
اینجا چه خبر است؟ چرا همه مردم در حال گریه و زاری هستند؟
دور تا دور خانه حضرت علی علیه السلام پر از جمعیت است.
آری، مردم شهر فهمیده‌اند که حضرت علی علیه السلام به دیدار خدا شتافته است.
گویا ضربه شمشیر ابن ملجم، کار خود را کرده است، دیگر مردم کوفه،
امام مهربانی چون حضرت علی علیه السلام ندارند.
افسوس و صد افسوس که مردم قدر امام خود را ندانستند و امروز این
چنین بر سر و سینه می‌زنند.
آرزوی حضرت علی علیه السلام این بود که از دست این مردم راحت شود و
امروز به آرزوی خود رسیده است.^(۲)

مردم، برای تشییع پیکر امام خود جمع شده‌اند، لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می‌شود.

اما ناگهان، در خانه باز می‌شود و امام حسن علیه السلام بیرون می‌آید و رو به مردم می‌کند و به آنها خبر می‌دهد که دیشب، نیمی از شب گذشته، بدن حضرت علی علیه السلام دفن شد!

همه، متحیر می‌شوند، چرا نیمه شب؟

ما می‌خواستیم مراسم باشکوهی برگزار کنیم، ما می‌خواستیم با امام خود وداع کنیم.

به راستی قبر آن حضرت کجاست؟

جایی در میان نی زارهای خارج شهر!

— ای مردم، قبر پدرم حضرت علی علیه السلام، مخفی خواهد بود، چرا که اگر دشمنان او بدانند قبر او کجاست بدن او را از قبر بیرون خواهند آورد! اکنون صدای گریه مردم بلند می‌شود، آنها در حسرت عمیقی فرو می‌روند. (۳)

اکنون ساعت ده صبح است، و جمعیت زیادی در کنار خانه حضرت علی علیه السلام جمع شده‌اند، دیگر جای سوزن انداختن نیست، عده‌ای از مردم نیز به مسجد کوفه رفته‌اند.

اشک از چشم همه جاری است، شهر کوفه سراسر غم و عزاست.

همه می‌دانند که حضرت علی علیه السلام، فرزند خود، امام حسن علیه السلام را به عنوان امام بعد از خود معرفی نموده است، آنها می‌خواهند با او بیعت کنند. همسفر خوبیم!

خوب نگاه کن، این مردم خودشان برای بیعت کردن با امام حسن علیه السلام آمده‌اند، هیچ کس آنها را مجبور نکرده است!

همه منتظر هستند تا امام حسن علیه السلام به مسجد بیاید؛ اما هنوز آن حضرت داخل خانه است.

نزدیک اذان ظهر می شود.

ناگهان صدای صلوات بلند می شود، شوری در جمعیت می افتد، آنجا را نگاه کن، امام حسن علیه السلام همراه با امام حسین علیه السلام و برادران دیگر خود از خانه بیرون می آیند و به سوی مسجد می روند.

آری، سرانجام انتظار به سر آمد، بیا ما هم خود را به مسجد برسانیم، باید جایی را نزدیک منبر پیدا کنیم تا سخنان امام حسن علیه السلام را به خوبی بشنویم.

امام حسن علیه السلام وارد مسجد می شود، همه مردم با صدای صلوات و تکبیر، احساسات خود را نشان می دهند.

امام به سوی محراب می رود، آری، اینجا همان محراب مسجد کوفه است، همان جایی که پدرش به نماز می ایستاد.

آنجا را نگاه کن، منبری که می بینی هنوز صدای حضرت علی علیه السلام را به خاطر دارد، امام به بالای آن می رود، مسجد سراسر، سکوت است. او سخن خود را آغاز می کند:

ای مردم! امروز در سوگ بزرگ مردی نشسته ایم که دیگر همانند او نخواهد آمد.

او کسی بود که وقتی در رکاب پیامبر شمشیر می زد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ، او را همراهی می کردند.

پدرم کسی بود که جان خویش را فدای پیامبر می نمود و در جنگ ها، پیامبر، پرچم اسلام را به دست او می سپرد.

او دیشب به دیدار خدا رفت در حالی که از ثروت دنیا، چیزی برای خود ذخیره نکرده بود. (۴)

گریه و اشک مردم، نمی گذارد امام حسن علیه السلام سخن خود را تمام کند، آری، امام حسن علیه السلام داغدار پدر است، او بارها و بارها مظلومیت پدر را به چشم

خود دیده است.

با بلند شدن صدای گریه امام حسن علیه السلام، مسجد سراسر ناله و فریاد می شود، آری، به راستی که تاریخ دیگر همانند حضرت علی علیه السلام را نخواهد دید.

دقایقی می گذرد، و بار دیگر، سکوت به مسجد باز می گردد و امام به سخن خود ادامه می دهد:

هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد

بداند من حسن، فرزند پیامبر هستم.

من چراغ هدایتیم، من آن کسی هستم که خدا در قرآن، هر گونه

پلیدی را از من دور ساخته است.

من آن کسی هستم که خدا محبت به مرا در قرآن، واجب ساخته

است. (۵)

خواننده خوبم!

دلَم می خواهد قدری در این کلام امام حسن علیه السلام دقت کنی.

به راستی چرا امام، خودش را به عنوان فرزند پیامبر معرفی می کند؟

چرا نمی گوید من حسن بن علی هستم؟

نگاهی به اطراف خود کن، چه می بینی؟

بزرگان شهر کوفه، ریش سفیدان، اکنون می خواهند با امام حسن علیه السلام که کم

سن تر از آنهاست و حدود سی و هفت سال دارد، بیعت کنند.

امام حسن علیه السلام باید به معرفی خود پردازد تا مردم بدانند با چه کسی

بیعت می کنند، در روی زمین غیر از امام حسن و امام حسین علیه السلام، کسی

دیگر نیست که فرزند دختر پیامبر باشد.

آری، در میان این جمعیت، پیرمردانی هستند که از یاران پیامبر بوده اند و

به یاد دارند که چقدر، آن حضرت به امام حسن علیه السلام علاقه داشت.

نکته دیگر این که امام حسن علیه السلام به آیه تطهیر اشاره می کند، آیا می خواهی

حکایت این آیه را برایت بگویم؟

یک روز که پیامبر در خانهٔ اُمّ سلّمه (همسر پیامبر) بود، او را صدا زد و فرمود: «اُمّ سلّمه! برو و از علی و فاطمه و حسن و حسین بخواه تا به اینجا بیایند».^(۶)

وقتی آنها وارد خانه شدند پیامبر به احترام آنها از جای برخاست و از آنها دعوت کرد تا کنار او بنشینند.

اُمّ سلّمه دید که پیامبر دست راست خود را باز کرد و علی علیه السلام را در آغوش خود گرفت.

آنگاه دست چپ خود را باز نمود و حسن علیه السلام را در آغوش گرفت. حسین علیه السلام هم آمد و دست خود را در گردن پیامبر انداخت، و روی سینه پیامبر قرار گرفت.

وقتی که فاطمه علیها السلام هم در مقابل پیامبر نشست، پیامبر نگاهی به آسمان کرد و چنین فرمود: «بار خدایا! اینها، خاندان من هستند، از تو می خواهم تا آنان را از هر بدی پاک گردانی».^(۷)

نگاه پیامبر به سوی آسمان بود، چه صحنهٔ قشنگی! یک شمع و چهار پروانه! جبرئیل فرود آمد و "آیهٔ تطهیر" نازل شد.

﴿أَنتَا یْرِیدُ اللهُ لَیذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا﴾

«و خداوند می خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند».

اکنون، مردم بیش از پیش امام حسن علیه السلام را شناخته اند.

بیعت با خورشید

حتماً نام عبّاس، عموی پیامبر را شنیده‌ای؟ او دو پسر دارد یکی به نام عبد الله و دیگری به نام عبید الله.

این دو برادر امروز در کوفه هستند و هر دو از علاقمندان به امام حسن علیه السلام می‌باشند.

اما اگر با من تا آخر کتاب همراه باشی متوجه می‌شوی که چگونه، راه این دو برادر از هم جدا شده و یکی از آنها (عبید الله) بزرگترین ضربه را به حکومت امام حسن علیه السلام می‌زند.

نگاه کن! عبد الله بن عبّاس، از جا بر می‌خیزد و در کنار منبر می‌ایستد رو به مردم می‌کند و می‌گوید: «ای مردم! این آقا فرزند پیامبر شما و جانشین امام شماست، برخیزید و با او بیعت کنید!»^(۸)

با تمام شدن سخن عبد الله بن عبّاس همه مردم، آمادگی خود را برای بیعت کردن با امام حسن علیه السلام، اعلام می‌کنند و در جواب عبد الله بن عبّاس می‌گویند: «ما بسیار امام حسن علیه السلام را دوست داریم، به راستی که او شایسته خلافت می‌باشد.»^(۹)

مردم دسته دسته به سوی امام می روند و با او بیعت می کنند.
همسفر خوبیم!

امام حسن علیه السلام وقتی هجوم مردم را برای بیعت می بیند از آنها قول می گیرد که همواره به سخنان و دستورات او گوش فرا دهند و مردم نیز با صدای بلند می گویند: «ما همه گوش به فرمان تو هستیم». (۱۰)
آیا می دانی چند نفر در کوفه با امام حسن علیه السلام بیعت می کنند؟
بیش از چهل هزار نفر! (۱۱)

اکنون بیعت با امام تمام شده است، و امام حسن علیه السلام زمام حکومت را به دست می گیرد، و برای شهرهای مختلف فرماندارانی را منصوب می کند، عبد الله بن عباس را به سوی شهر بصره می فرستد.

امام حسن علیه السلام، دو ماه به بررسی اوضاع می پردازد و سعی می کند مسائل داخلی را سر و سامان بدهد. (۱۲)

البته لازم است بدانیم که محدوده حکومت امام حسن علیه السلام فقط عراق نیست، بلکه تمام مناطق اسلامی (به غیر از شام) زیر نظر کوفه اداره می شوند.

آری کوفه به منزله پایتختی برای حجاز (مکه و مدینه)، یمن، ایران و ... به شمار می رود. (۱۳)

دو جاسوس با سگه‌های طلا

حتماً می‌دانی که معاویه از زمان عثمان (خلیفه سوم) تا کنون، هنوز بر شام حکومت می‌کند و او با حيله و نیرنگ توانسته حکومت خود را بر آنجا ثابت نماید.

اگر چه حضرت علی علیه السلام به جنگ او رفت و در صفین جنگ سختی در گرفت؛ اما درست در زمانی که مالک اشتر تا پیروزی فاصله زیادی نداشت معاویه دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و با این کار، مردم کوفه را فریب داد و مانع پیروزی سپاه حق شد.

اکنون، امام حسن علیه السلام به حکومت رسیده است، او ریشه و اساس فساد را هدف قرار می‌دهد.

آری، معاویه و حکومت او ریشه همه فسادهایی است که در امت اسلامی روی می‌دهد.

امام حسن علیه السلام به خوبی می‌داند که معاویه می‌خواهد اسلام را از بین برده و همه زحمت‌های پیامبر را نابود نماید.

اکنون ماه ذی الحجّه است و امام حسن علیه السلام نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

همانا پدرم علی بن ابی طالب به دیدار خدا رفته و او مرا به عنوان جانشین خود معرفی کرده است.
 ای معاویه، به خوبی می دانی که امر رهبری بر مسلمانان، حق ما اهل بیت است، پس از تو می خواهم که از خدا بترسی و با من بیعت کنی و حکومت شام را به من بسپاری.
 بدان که اگر این پیشنهاد را قبول نکنی من همراه با سپاهی بزرگ به سوی تو خواهم آمد. (۱۴)

نامه امام به دست معاویه می رسد، اکنون، معاویه، مشاوران خود را جمع می کند و از آنها می خواهد که به طرح نقشه ای برای مقابله با امام حسن علیه السلام بپردازند.

طبق نقشه این نامه برای امام حسن علیه السلام فرستاده می شود:

ای حسن بن علی! مگر فراموش کرده ای که در صفین، ابو موسی اشعری، پدر تو را از حکومت، کنار زد، حال چگونه شده است که تو حق پدر خود را می طلبی در حالی که حق خلافت به من واگذار شده است. (۱۵)

همچنین در این جلسه مهم، معاویه تصمیم می گیرد که دو جاسوس به عراق بفرستد یکی به شهر کوفه، و دیگری به شهر بصره.
 این دو جاسوس وظیفه دارند تا با خرج کردن سکه های طلا، مردم این دو شهر را نسبت به حکومت امام حسن علیه السلام بدبین کنند و در میان مردم آشوب و فتنه ایجاد کنند. (۱۶)

موقع حرکت است و جاسوسان معاویه می خواهند به سوی عراق حرکت کنند.

معاویه نزد آنها می آید و با آنها سخن می گوید و به آنها وعده پول و مقام می دهد و از آنها می خواهد برای ترور امام حسن علیه السلام و یاران مهم او تلاش نمایند.

همسفر خوبیم!

اکنون دیگر جان امام حسن علیه السلام در خطر است، بیا دعا کنیم تا خداوند، امام
مهربان ما را از شر دشمنان حفظ نماید.

آیا آرزوی مرگ داری؟

جاسوس‌های معاویه به سوی عراق می‌آیند، یکی به سوی بصره می‌رود و دیگری به سوی کوفه. این دو جاسوس به فتنه و آشوب می‌پردازند و امام حسن علیه السلام دستور دستگیری آنها را می‌دهد. ^(۱۷) بعد از دستگیری این دو جاسوس، برنامه‌های معاویه آشکار می‌شود و امام حسن علیه السلام می‌فهمد که معاویه در پی آشوب و فتنه است. امام حسن علیه السلام دستور می‌دهد تا این دو نفر را به سزای اعمالشان برسانند و آنها را اعدام کنند و از این راه، جواب واضح و روشنی به معاویه می‌دهد.

سپس امام این نامه را می‌نویسد:

ای معاویه، جاسوسان خود را برای فتنه‌انگیزی و ترور می‌فرستی، گویا تو آرزوی مرگ داری و می‌خواهی به دست من، کشته شوی.

منتظر باش که به خواست خدا، به زودی، مرگ تو فرا

می‌رسد. (۱۸)

امام، نامه را به یکی از یاران خود به نام جُنْدَب می‌دهد و از او می‌خواهد تا هر چه سریع‌تر نامه را برای معاویه ببرد.

جُنْدَب به سوی شام به پیش می‌رود و خود را به قصر باشکوه معاویه می‌رساند. (۱۹)

به راستی که چقدر میان خانه ساده امام حسن علیه السلام و قصر پادشاهی معاویه فرق است، در کوفه هر وقت بنخواهی می‌توانی امام حسن علیه السلام را ببینی، به خانه‌اش بروی و با او همنشین شوی؛ اما در اینجا معاویه چه قصر زیبایی برای خود ساخته است.

جُنْدَب وارد قصر می‌شود و نامه را به معاویه می‌دهد.

معاویه، نامه امام را می‌خواند، اکنون او احساس خطر می‌کند، آری، اگر سخن امام حسن علیه السلام را قبول نکند باید خود را برای جنگ آماده کند.

معاویه در جواب نامه چنین می‌نویسد:

من نامه تو را خواندم، و اگر سن و سال تو بیش از من بود و سابقه حکومت داشتی با تو بیعت می‌کردم، اما تو می‌دانی که من از تو بزرگتر هستم و سالها حکومت کرده‌ام و برای همین شایستگی من بیش از تو می‌باشد، اگر تو با من بیعت کنی من حکومت عراق را به تو می‌دهم. (۲۰)

خواننده خوبم!

نگاه کن، معاویه همان حرفی را می‌زند که بعد از وفات پیامبر، مردم به حضرت علی علیه السلام گفتند؛ آری، حرف آنها هم این بود که ای علی تو جوان هستی و ابوبکر سن و سالش از تو بیشتر است.

به هر حال، جُنْدَب نامه معاویه را می‌گیرد و از قصر بیرون می‌آید.

او تصمیم می‌گیرد تا چند روز در شام بماند و از وضعیت این شهر بیشتر آگاه شود.

نگاه کن!

نامه رسان‌های زیادی از قصر معاویه به سوی شهرهای مختلف حرکت می‌کنند.

چه خبر شده است؟ این همه نامه رسان کجا می‌روند؟ اینها خیلی عجله دارند، بر اسب‌های تندرو سوار هستند و به پیش می‌تازند.

جُندب پس از تحقیق از متن این نامه‌ها باخبر می‌شود:
خدا را شکر که دشمن ما، علی بن ابی طالب به قتل رسید،
وقتی نامه من به دست شما رسید، لشکریان خود را آماده کنید
که ما به زودی به سوی عراق حمله خواهیم کرد، این را بدانید
پیروزی از آن ماست. (۲۱)

جُندب با خود می‌گوید: عجب! معاویه در فکر لشکرکشی به عراق است، هر چه سریع‌تر باید خود را به کوفه برسانم و به امام خبر بدهم.
او با عجله به سوی کوفه به پیش می‌تازد.

چند روز بعد، او به کوفه آمده و خدمت امام حسن علیه السلام می‌رسد و از امام می‌خواهد که هر چه سریع‌تر مردم عراق را بسیج نموده و به سوی شام حمله کند.

پیراهن خونین خلیفه

معاویه برای این که بتواند سپاه بزرگی برای جنگ با امام حسن علیه السلام راه بیاندازد نیاز به بهانه‌ای دارد.

آری، این یک قانون است که اگر بخواهی با یک مکتب دینی مبارزه کنی باید تو نیز مکتبی تأسیس کنی، و معاویه می‌خواهد به اسم دین به جنگ دین واقعی برود.

او یک برنامه ریزی دقیق انجام می‌دهد و در همه جا تبلیغ می‌کند که ما می‌خواهیم قاتل عثمان را به سزای عملش برسانیم.

-ای مسلمانان! خلیفه پیامبر مظلومانه و با لب تشنه شهید شد، ما باید انتقام خون مظلوم را بگیریم.

آری، تبلیغات کاری می‌کند که مردم شام باور می‌کنند امام حسن علیه السلام قاتل عثمان است. (۲۲)

خواننده عزیزم!

آیا موافقی با هم مقداری تاریخ را مرور کنیم، و از قضیه قتل عثمان با خبر شویم و حوادث سال سی و پنج هجری قمری را بررسی کنیم؟

آن زمان عثمان به عنوان خلیفه سوّم در مدینه حکومت می‌کرد. او بنی‌أمیه را همه‌کاره حکومت خود قرار داده بود و مردم برای اینکه بنی‌أمیه، بیت‌المال را حیف و میل می‌کردند از عثمان ناراضی بودند. مردم مصر بیش از همه، مورد ظلم و ستم واقع شده بودند و سرانجام وقتی کاسه صبر آنها لبریز شد، در ماه شوال سال سی و پنج هجری قمری به سوی مدینه آمدند.

آنها خانه عثمان را محاصره کردند و نگذاشتند که او برای خواندن نماز جماعت به مسجد بیاید.

حضرت علی علیه السلام برای دفاع از عثمان، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به خانه عثمان فرستاد و به آنها دستور داد که نگذارند آسیبی به عثمان برسد.

محاصره بیش از دو هفته طول کشید و در تمام این مدت امام حسن و امام حسین علیهم السلام و گروهی دیگر از اهل مدینه از عثمان دفاع می‌کردند. جالب این است که خود معاویه چون می‌دانست تاریخ مصرف عثمان برای او تمام شده است، طراح اصلی این ماجرا بود.

او می‌خواست با از میان برداشتن عثمان به اهداف خود برسد. مروان که منشی و مشاور عثمان بود روز هجدهم ماه ذی‌الحجه از او خواست تا از کسانی که برای دفاع او آمده‌اند، بخواهد که خانه او را ترک کنند.

عثمان هم که به مروان اطمینان داشت و خیال می‌کرد خطر برطرف شده است از همه آنهايي که برای دفاع از او آمده بودند در خواست کرد تا به خانه‌های خود بروند.

او رو به همه کرد و چنین گفت: «من شما را قسم می‌دهم تا خانه مرا ترک کنید و به خانه‌های خود بروید.»^(۲۳)

امام حسن علیه السلام رو به عثمان کرد و فرمود: «چرا مردم را از دفاع کردن از

خود منع می کنی؟».

عثمان در جواب او گفت: «تو را قسم می دهم که به خانه خود بروی، که من نمی خواهم در خانه ام خونریزی شود». (۲۴)

آری، آخرین فردی که خانه عثمان را ترک کرد امام حسن علیه السلام بود. (۲۵)
حضرت علی علیه السلام چون متوجه بازگشت امام حسن علیه السلام شد به او دستور داد تا به خانه عثمان باز گردد.

امام حسن علیه السلام به خانه عثمان بازگشت؛ اما بار دیگر عثمان او را قسم داد که خانه او را ترک کند. (۲۶)

شب هنگام، نیروهایی که از مصر آمده بودند از فرصت استفاده کردند و حلقه محاصره را تنگ تر کردند.

محاصره آن قدر طول کشید که دیگر آبی در خانه عثمان پیدا نمی شد، عثمان و خانواده او در تشنگی بودند. (۲۷)

اما شورشی ها، اجازه نمی دادند کسی برای عثمان آب ببرد، آنها می خواستند عثمان و خانواده اش از تشنگی بمیرند.

هیچ کس جرأت نداشت به خانه عثمان نزدیک شود، شورشیان با شمشیرهای برهنه خانه را در محاصره خود داشتند.

اینجا بود که حضرت علی علیه السلام به بنی هاشم دستور داد تا سه مشک آب بردارند و به سوی خانه عثمان حرکت کنند، آنها هر طور بود آب را به خانه عثمان رساندند. (۲۸)

امام حسن علیه السلام همراه با قنبر هنوز بر در خانه عثمان ایستاده بود که تیراندازی شروع شد و در این هنگام امام حسن علیه السلام نیز مجروح شد.

سرانجام شورشیان به خانه عثمان حمله کردند و او را به قتل رساندند.

اما همسفر من می بینی که امروز معاویه با تبلیغات کاری کرده است که مردم باور کرده اند امام حسن علیه السلام قاتل عثمان است.

آری، تبلیغات می تواند کاری کند که مردم، شب را روز بینند و همین

طور روز را شب!

ما باید همیشه هوشیار باشیم تا فریب تبلیغات شوم دشمنان اسلام را
نخوریم.

سربازان سرخ می آیند

نگاه کن! اکنون، معاویه مشاوران خود را جمع کرده و از آنها می خواهد که به طرح نقشه‌ای برای مقابله با امام حسن علیه السلام بپردازند. آنها به این نتیجه می‌رسند که باید کاری کنند تا مردم کوفه از یاری کردن امام حسن علیه السلام، منصرف شوند.

آری، اگر امام حسن علیه السلام اکنون معاویه را تهدید به مرگ کرده است به خاطر این است که مردم را یار و یاور خود دیده است. آنها باید بین امام حسن علیه السلام و مردم فاصله، ایجاد کنند. اما چگونه؟

یکی از مشاوران می‌گوید: «ای معاویه! سربازان سرخ خود را به کوفه بفرست، آنها می‌توانند تو را نجات بدهند».

به راستی سربازان سرخ چه کسانی هستند؟

سگه‌های طلا!

آنها می‌خواهند سگه‌های طلا را به سوی کوفه بفرستند و در میان بزرگان مردم کوفه پخش کنند.

مگر نمی‌دانی که مردم در هر جای این دنیا باشند پول را دوست دارند، هر کس پول خرج کند و جیب آنها را پر کند طرفدار او می‌شوند.

همسفر خوبم!

آیا مردمی که با امام حسن علیه السلام بیعت کرده‌اند به خاطر پول، دست از یاری او بر خواهند داشت؟

معاویه می‌داند که لشکر او توان نخواهد داشت با لشکر امام حسن علیه السلام مقابله کند.

درست است که معاویه در جنگ صفین توانست گروهی خشک مقدّس (خوارج) را فریب بدهد و قرآن بر سر نیزه‌ها کند و از این راه مانع شکست خود شود؛ اما امروز دیگر خوارج، تار و مار شده‌اند و در جنگ نهروان، تعداد زیادی از آنها نابود شده‌اند.

از طرف دیگر، خوارج بعد از قتل و کشتاری که در میان مردم عراق، راه انداختند دیگر جایگاه مردمی خوبی ندارند و از طریق آنها دیگر نمی‌تواند حکومتش را حفظ کند.

بنابراین معاویه به فکر این است که از راه پول، مردم عراق را از امام حسن علیه السلام جدا نماید.

سکه‌های طلا به سوی کوفه فرستاده می‌شوند، تماس‌های زیرزمینی و مخفیانه با بزرگان کوفه برقرار می‌شود و نامه‌ها ردّ و بدل می‌شود. ^(۲۹)

عروس زیبا در کجاست؟

معاویه نامه‌هایی را به صورت مخفیانه برای بزرگان کوفه می‌فرستد و از آنها می‌خواهد تا با او بیعت کنند.

آیا می‌خواهی یکی از این نامه‌ها را برایت بخوانم؟

ای اشعث! اگر حسن را به قتل برسانی دویست هزار درهم به

تو می‌دهم و تو را فرمانده سپاه شام می‌کنم و دخترم را به عقد

تو در می‌آورم. (۳۰)

آری، معاویه برنامه ترور امام حسن علیه السلام را در دستور کار خود قرار داده است.

البته جا دارد که از من بپرسی اشعث کیست؟

او یکی از بزرگان طایفه ربیعیه است، او در میان قبیله خود نفوذ زیادی دارد.

معاویه می‌داند که او عاشق ریاست و پول است، به راستی که داماد معاویه شدن برای او بسیار مهم و جذاب است.

فکر نکن که معاویه فقط به اشعث این قول را داده است، او به بسیاری از

بزرگان کوفه چنین نامه‌ای فرستاده است .
اکنون عدّه زیادی به دنبال فرصت هستند تا امام حسن علیه السلام را ترور کنند .
راستش را بخواهی من خیلی نگران هستم، آیا کسی هست که به
امام حسن علیه السلام خبر بدهد که جان او در خطر است ؟

پیش به سوی شام

امام حسن علیه السلام تصمیم گرفته است تا لشکری را آماده کند و به سوی شام حرکت کند.

او می خواهد تا جنگ بین او و معاویه در داخل مرزهای شام انجام گیرد، آری، این در روحیه مبارزان، بسیار اثر دارد، همان طور که حضرت علی علیه السلام در جنگ با معاویه، لشکر خود را به صفین برد، (صفین در داخل کشور سوریه می باشد).

امام حسن علیه السلام هم می خواهد موضع تهاجمی خود را حفظ کند برای همین برای آماده کردن لشکر خود برنامه ریزی می کند و می خواهد قبل از این که معاویه به عراق برسد او از عراق خارج شده و خود را به شام برساند. آری، هزاران نفر با امام حسن علیه السلام بیعت کرده اند و قول داده اند که امام خود را در هر شرایطی یاری کنند.

امام، تلاش می کند تا لشکر مجهزی را به سوی شام بفرستد، امام به حُجْر دستور می دهد تا برای تجهیز لشکر عراق اقدام نماید. ^(۳۱) حُجْر تلاش زیادی می کند؛ اما مردم کوفه آمادگی لازم برای حرکت به

سوی شام را از خود نشان نمی دهند، آری، آنها آن قدر معطل می کنند تا این که سرانجام معاویه لشکر خود را به سوی عراق حرکت می دهد. خبر می رسد که معاویه با لشکر شصت هزار نفری از شام حرکت کرده است و به سوی عراق می آید.

امام اعلام جهاد می کند و بیش از چهار هزار نفر از بهترین یاران آن حضرت، آمادگی خود را برای جهاد اعلام می کنند. خواننده خوبم!

این چهار هزار نفری که در اولین مرحله، اعلام آمادگی کردند گل سرسبد کوفه هستند و برای همین به سرعت ندای امام خود را اجابت می کنند. امام اولین سپاه خود را سامان دهی می کند و فرماندهی آن را به عهده یکی از فرماندهان به نام کندی می سپارد و از او می خواهد که به سوی انبار حرکت کنند و مانع پیشروی معاویه در خاک عراق بشوند. (۳۲)

چهار هزار رزمنده به سوی مرزهای شام حرکت می کنند.

من خیلی خوشحال هستم که سرانجام مردم کوفه سر عقل آمدند و به یاری امام خویش شتافتند.

همسفر خوبم! آیا موافقی ما نیز همراه این لشکر به سوی مرزهای شام حرکت کنیم؟

راه زیادی در پیش رو داریم پس باید عجله کنیم و هر چه سریع تر خود را به منطقه انبار برسانیم و مانع ورود سپاه شام به عراق بشویم. روزها می گذرد و ما به پیش می رویم، خدا را شکر که ما به موقع به منطقه انبار رسیدیم، هنوز دشمن به اینجا نرسیده است.

فدایی سگه‌ها هستیم

لشکر معاویه در نزدیکی‌های شهر حلب اردو زده‌اند، معاویه منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از شهرهای مختلف شام به او ملحق بشوند. او می‌خواهد با لشکر شصت هزار نفری به عراق حمله کند. خبر به معاویه می‌رسد که کندی، فرمانده امام حسن علیه السلام در انبار سنگر گرفته است. معاویه از زیرکی امام حسن علیه السلام ناراحت می‌شود، آری دیگر عبور از انبار کار بسیار سختی می‌باشد. معاویه به فکر فرو رفته است، ناگهان فکری به ذهن او می‌رسد. آیا می‌دانی او چه تصمیمی گرفته است؟ او می‌خواهد فرمانده امام حسن علیه السلام را با پول و مقام خریداری کند. معاویه دستور می‌دهد تا این نامه برای کندی نوشته شود: من تو را دعوت می‌کنم تا به من ملحق شوی که در این صورت تو را امیر شهری از شهرهای شام می‌کنم. ^(۳۳) معاویه نامه رسان خود را صدا می‌زند تا این نامه را همراه با کیسه‌های

سگه برای کندی ببرد.

خواننده عزیزم!

آیا می خواهی بدانی معاویه چقدر پول برای کندی می فرستد؟

پانصد هزار درهم!

آری، این پول کمی نیست، واقعاً ایمان می خواهد که بتواند از این همه پول بگذرد و وسوسه نشود.

نامه رسان معاویه، خود را به انبار می رساند و سراغ خیمه فرماندهی را می گیرد.

نیروها او را به خیمه کندی راهنمایی می کنند، او وارد خیمه می شود.

نامه را همراه با سگه ها تحویل کندی می دهد.

کندی، فرمانده سپاه امام حسن علیه السلام، نامه را می خواند، نگاهی به سگه ها می کند، برق سگه ها چشم او را می گیرد.

پانصد هزار درهم و حکومت بر شهری از شهرهای شام!

او سر خود را پایین می اندازد و به فکر فرو می رود.

آخر من با امام حسن علیه السلام بیعت کرده ام، او به من اعتماد کرده است و چهار هزار نیرو در اختیار من قرار داده است تا از مرز کشور دفاع کنم.

شیطان در وجود او رخنه می کند و به او می گوید: پانصد هزار درهم، پول کمی نیست! با این پول می توانی تا آخر عمر راحت زندگی کنی، خانه زیبا برای خود بخری و خوش بگذرانی. ای کندی! شانس به در خانه ات آمده است، بیا و از آن استفاده کن، تو دیگر خواب چنین پولی را هم نخواهی دید.

سرانجام، شیطان پیروز می شود و کندی تصمیم می گیرد که به معاویه ملحق شود.

در چادر فرماندهی، جلسه محرمانه ای برگزار می شود، هیچ کس از موضوع این جلسه خبر ندارد.

کِنْدی، دویست نفر از نیروهای خود را جمع می‌کند و از آنها می‌خواهد تا همراه او به معاویه ملحق شوند. (۳۴)

نیمه شب است و همه نیروها در خواب هستند، کِنْدی همراه با دویست نفر از بزرگان لشکر کوفه به سوی حلب، محل استقرار معاویه حرکت می‌کند.

صبح که می‌شود سپاه کوفه متوجه می‌شوند که دویست تن از فرماندهان سپاه و کندی به معاویه ملحق شده‌اند.

چرا هیچ کس جواب نمی دهد؟

بی وفایی فرمانده سپاه، دل مرا به درد آورده است، من تصمیم گرفته ام تا هر چه سریع تر به کوفه برگردم و امام حسن علیه السلام را در جریان بی وفایی فرمانده سپاه قرار بدهم.

آری، معاویه این بار با سگه های سرخ به میدان آمده است. امام حسن علیه السلام با شنیدن این خبر بسیار ناراحت می شود و رو به یاران خود می کند و آنان را از عشق به دنیا بر حذر می دارد.

لشکر معاویه در نزدیکی های مرز عراق اردو زده است و هر لحظه ممکن است که به سوی عراق حمله کند؛ امام شخص دیگری به نام مُراد را به عنوان فرمانده به سوی انبار می فرستد تا بار دیگر سپاه را سامان دهی کند. امام به او توصیه می کند که او دیگر فریب معاویه را نخورد و او قول می دهد که به امام و هدف او وفادار بماند. ^(۳۵)

مرادی همراه با عده ای از نیروهای تازه نفس به سوی انبار حرکت می کنند و در آنجا اردو می زنند.

اما معاویه برای این فرمانده هم خواب خوشی دیده است، پانصد هزار

درهم همراه با نامه‌ای محبت‌آمیز!

چه بگوییم که این فرمانده نیز با دیدن این همه پول، به معاویه ملحق می‌شود.

این فرمانده که امام حسن علیه السلام دوباره انتخاب کرده بود یکی از بهترین گزینه‌هایی بود که امام حسن علیه السلام در اختیار داشت؛ اما پول معاویه آن قدر زیاد بود که او را هم وسوسه کرد. ^(۳۶)

اکنون، معاویه، سرمست از پیروزی خود در خریدن دو فرمانده امام، این نامه را برای او می‌نویسد:

ای پسر عمو! دیدی که مردم کوفه چگونه به توبی‌وفایی کردند، پس بیا و رشته فامیلی که بین ما هست را پاره نکن و از جنگ کردن منصرف شو. ^(۳۷)

امام حسن علیه السلام این بار تصمیم می‌گیرد تا خودش فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد برای همین به مردم خبر می‌دهد تا در مسجد جمع شوند. بعد از این که همه مردم به مسجد آمدند امام به منبر می‌رود و شروع به سخنرانی می‌کند:

ای مردم! خداوند جهاد را بر بندگان خویش واجب نموده و از آنها خواسته است در راه او صبر نمایند، از شما می‌خواهم که به سوی اردوگاه نُخَیله حرکت کنید تا به جنگ معاویه برویم. ^(۳۸)

حتماً می‌گویید که نُخَیله کجاست؟

اردوگاه بزرگی در خارج از شهر کوفه که در همه جنگ‌ها، سپاه کوفه در آنجا مستقر می‌شد و بعد از سامان‌دهی از آنجا به سوی دشمن حرکت می‌کرد.

سکوت بر فضای مسجد حکم فرما شده است، همه مردم منتظر هستند تا بزرگان و ریش سفیدان، آمادگی خود را برای همراهی امام اعلام کنند. نمی‌دانم این صحنه را چگونه برایت روایت کنم، فضای مسجد کوفه پر

از جمعیتی است که سرهایشان را پایین انداخته‌اند و هیچ نمی‌گویند. (۳۹)

چند ماه قبل، روز بیست و یکم ماه رمضان، همین‌ها با امام حسن علیه السلام بیعت کردند، آیا یادت هست که چگونه فریاد می‌زدند که ما همه، سرباز تو هستیم؟ اما چه شده است امروز که روز عمل است و باید شمشیر به دست گرفت و به جنگ معاویه رفت، همه سکوت کرده‌اند.

آری، سکه‌های طلای معاویه در جیب‌های این مردم سنگینی می‌کند، دیگر چگونه به جنگ کسی بروند که وام دار او هستند.

امام حسن علیه السلام بالای منبر نشسته است و هیچ کس جواب او را نمی‌دهد. خدایا! این چه مظلومیتی است که من با چشم خود می‌بینم.

چرا هیچ کس، جواب امام حسن علیه السلام را نمی‌دهد؟

همه منتظر هستند تا بزرگان شهر سخن بگویند؛ اما آنها سکوت اختیار کرده‌اند.

همه مردم، به یکدیگر نگاه می‌کنند، به راستی چه شده است؟ چرا مسجد این طور بوی غریبی گرفته است؟

صدایی، ناگهان سکوت را می‌شکند: «ای مردم، خجالت نمی‌کشید؟ فرزندان پیامبرتان شما را به یاری فرا می‌خواند و شما این گونه سکوت می‌کنید؟ مگر شما با او بیعت نکرده‌اید؟».

آیا تو این جوانمرد را می‌شناسی؟

او عدی بن حاتم است.

او جمعیت را می‌شکافد و نزدیک امام حسن علیه السلام می‌آید و می‌گوید: «من سخن تو را شنیدم و به سوی نُخَیله [اردوگاه نظامی کوفه] حرکت می‌کنم تا جان خویش را فدای تو کنم».

نگاه کن، او به سوی در مسجد می‌رود و سوار بر اسب خود می‌شود و به سوی نُخَیله می‌رود. (۴۰)

بی‌وفاترین پسر عموی دنیا

یک نفر از جای خود بلند می‌شود و با صدای بلند با مردم کوفه این چنین سخن می‌گوید: «ای مردم کوفه، وای بر شما، آیا این گونه امام خود را یاری می‌کنید؟ آیا از خدا نمی‌ترسید؟»^(۴۱)

امام به سوی نُخَیله [اردوگاه کوفه] حرکت می‌کند، و مغیره بن نوفل را به عنوان جانشین خود در شهر قرار می‌دهد و از او می‌خواهد تا مردم را به جهاد تشویق کند.^(۴۲)

امام ده روز در نُخَیله می‌ماند؛ اما جمعیت زیادی به اردوگاه نمی‌آیند. معاویه با لشکر شصت هزار نفری به سوی کوفه می‌آید، برای مقابله با لشکر معاویه، نیاز به نیروهای زیادی است.^(۴۳)

امام بار دیگر به شهر کوفه باز می‌گردد و در مسجد به منبر می‌رود و این چنین می‌گوید:

ای مردم، من می‌توانم به خلوت تنهایی پناه ببرم و خدا را عبادت کنم ولی بدانید اگر من حکومت را به معاویه واگذار کنم شما در حکومت او هرگز روز خوش نخواهید دید.

من می‌بینم روزی را که فرزندان شما در آستانه خانه‌های
فرزندان معاویه ایستاده باشند و از آنها آب و غذا بخواهند ولی
کسی به آنها چیزی ندهد. (۴۴)

آری، مردم کوفه خیال می‌کنند که این پول‌های معاویه ادامه پیدا خواهد
کرد، آنها نمی‌دانند که این پول‌هایی که معاویه برای آنها می‌فرستد برای
این است که اکنون حکومت خود را در خطر می‌بیند؛ اما وقتی که خطر
برطرف بشود ظلم و ستم‌های او هم شروع خواهد شد.
به هر حال، تعدادی از مردم به سوی نُخَیْلَه [اردوگاه نظامی کوفه] حرکت
می‌کنند و امام لشکر خود را سامان‌دهی می‌کند و به سوی معاویه
به راه می‌افتد.

امام در مسیر راه به ساباط (نزدیک شهر مدائن) می‌رسد و دستور می‌دهد
تا لشکر اردو بزنند. (۴۵)

امام می‌خواهد چند روزی اینجا بماند تا نیروهای کمکی از شهرهای
دیگر عراق به او ملحق شوند. (۴۶)

اکنون امام تصمیم می‌گیرد تا قسمتی از نیروهای خود را زودتر به سوی
معاویه اعزام کند تا از پیشروی بیشتر سپاه معاویه در داخل خاک عراق
جلوگیری کند.

همسفر خوبم!

به خاطر داری که دو فرمانده قبلی، بی‌وفایی نمودند و به سوی معاویه
رفتند.

امروز امام حسن علیه السلام می‌خواهد پسر عموی خود را فرمانده سپاه عراق
نماید.

آری، چه کسی بهتر از عبید الله بن عباس!

حتماً او را می‌شناسی.

عبید الله پسر عباس عموی پیامبر است، او همراه با برادرش

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي لَشْكَرِ امَامِ حَسَنِ عليه السلام مِي بَاشَنَد .
گوش کن !

امام حسن عليه السلام با او سخن می گوید :

من تو را با لشکری دوازده هزار نفری به سوی سپاه معاویه
می فرستم ، تو همین امروز حرکت کن و هر کجا که به لشکر
معاویه رسیدی از پیشروی آنها جلوگیری کن تا من خود را به
تو برسانم . (۴۷)

اکنون امام قیس بن سعد را صدا می زند و از او می خواهد همراه
عبیدالله بن عباس برود و معاونت لشکر را به عهده بگیرد .
حتماً می خواهی اطلاعات بیشتری از قیس بن سعد داشته باشی .
قیس یکی از یاران شجاع لشکر کوفه می باشد ، او افتخار داشته که ده سال
خدمتگزاری پیامبر را بنماید و در جنگ های مهم در رکاب او شمشیر
بزند . (۴۸)

وقتی که همه مردم با ابوبکر (خلیفه اول) بیعت کردند قیس حاضر نشد با
او بیعت کند . (۴۹)

قیس در جنگ نهروان ، فرمانده قسمتی از لشکر حضرت علی عليه السلام بود و
امروز نیز آماده است تا در رکاب امام حسن عليه السلام جانفشانی کند . (۵۰)
قیس قامتی رشید و اندامی قوی دارد و شجاعت او مثال زدنی است . (۵۱)
عبیدالله بن عباس آماده حرکت می شود ، دوازده هزار نفر از بهترین
نیروهای کوفه با او به سوی معاویه حرکت می کنند .

آنها در مَسْکِن [شمال بغداد] با سپاه معاویه روبرو می شوند و دو لشکر
در مقابل هم صف آرایی می کنند . (۵۲)

معاویه به فکر این است که هر طور هست این فرمانده را نیز مانند دو
فرمانده قبلی با پول بخرد .

البته او می داند که عبیدالله بن عباس ، پسر عموی امام حسن عليه السلام است و

نمی توان فقط او را از راه پول جذب کرد.
 اینجاست که معاویه از راه نیرنگ وارد می شود و یکی از فرماندهان خود را به نزد عبید الله بن عباس می فرستد.
 فرستاده معاویه به نزد عبید الله بن عباس می آید و از او می خواهد تا با او به طور خصوصی، سخن بگوید.
 عبید الله بن عباس دستور می دهد تا همه، خیمه فرماندهی را ترک کنند.
 اکنون فرستاده معاویه به عبید الله بن عباس می گوید:
 - آیا خبر داری که حسن بن علی به معاویه نامه نوشته است؟ آیا می دانی که او می خواهد صلح کند؟
 - آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟
 - معاویه مرا فرستاده تا به تو این خبر را بدهم، و به تو بگویم که بعد از صلح کردن حسن بن علی، تو مجبور هستی با من بیعت کنی، پس چه بهتر است که الان با من بیعت کنی، زیرا در این صورت من یک میلیون درهم به تو پول می دهم.
 - یک میلیون درهم!
 - آری، نگاه کن، این کیسه ها را که می بینی پانصد هزار درهم است که همین حالا تقدیم شما می شود و بقیه آن نیز در کوفه تقدیم خواهد شد.
 عبید الله بن عباس تا به حال این همه پول ندیده است!
 دیگر فکر او به این پول ها متوجه شده است، او دیگر نمی تواند فکر کند که آخر چطور ممکن است امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده باشد و به او خبر نداده باشد.
 آری، معاویه برای فریب دادن فرمانده کوفه، یک دروغ بزرگ گفت و او هم آن را باور کرد.
 او با خود فکر می کند حالا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح خواهد نمود پس چه خوب است که در این کار پیش قدم شده و یک میلیون درهم هم به

دست بیاورم.

قرار بر این می شود که نیمه شب، وقتی که همه در خواب هستند فرمانده
سپاه کوفه به اردوگاه معاویه برود. (۵۳)

فرماندهٔ ما کجا رفته است؟

همسفرم، برخیز!

موقع اذان صبح است، همه دارند برای خواندن نماز صبح آماده می‌شوند.

همه در صف‌های نماز می‌نشینند، حتماً می‌دانی که فرماندهٔ سپاه، امام جماعت سپاه هم می‌باشد.

— چرا فرمانده دیر کرده است، چرا وقت دوازده هزار نفر، برای او اهمیت ندارد؟

— کمی حوصله داشته باش، الان می‌آید.

اما هر چه صبر می‌کنند خبری نمی‌شود، قیس (معاون فرمانده) به سوی خیمهٔ فرمانده می‌رود.

اما فرمانده آنجا نیست، خدایا! فرمانده کجا رفته است؟

هیچ اثری از فرمانده نیست، نکند برای او حادثه‌ای روی داده باشد؟! به هر حال، قیس به سوی نمازگزاران می‌آید و نماز به امامت او خوانده می‌شود. (۵۴)

اما همه به فکر فرمانده هستند، هیچ کس باور نمی‌کند که پسر عمومی

امام حسن علیه السلام نیز به آن حضرت خیانت کند.

درست در مهم‌ترین نقطهٔ تاریخ، جایی که سپاه حق و باطل در مقابل هم موضع گرفته‌اند عبید الله بن عباس، بزرگترین ضربه را به سپاه حق زد. وقتی که خورشید بالا آمد و هوا روشن شد یاران امام حسن علیه السلام نگاهشان به گوشه‌ای از سپاه معاویه می‌افتد.

چه خبر شده است، چرا همه با انگشت یک طرف را نشان می‌دهند؟
نگاه کن!

عبید الله بن عباس، فرماندهٔ گم شدهٔ ما شمشیر به دست، در سپاه معاویه ایستاده است!

خدایا! چه شده است؟ نکند او حواسش پرت شده است و لشکر ما را با لشکر معاویه اشتباه گرفته است!

خیر، او خیلی هم، حواسش جمع است، او به خوبی حساب یک میلیون درهم خود را دارد که ایمان خود را به آن فروخته است.

ناگهان صدایی سکوت صحرا را در هم می‌شکند:

ای مردم عراق، نگاه کنید! این فرمانده شماس است که با معاویه

بیعت کرده است، امام شما، حسن بن علی نیز با معاویه صلح

کرده است، پس چرا جان خود را به خطر می‌اندازید؟^(۵۵)

با این سخن، مردم باور می‌کنند که امام حسن علیه السلام صلح کرده است، آخر وقتی آنها فرماندهٔ خود را ببینند که در کنار معاویه ایستاده است دیگر چه بگویند؟

نگاه کن، بین چگونه مردم، گروه گروه به سوی سپاه معاویه می‌روند، اینان کسانی هستند که غربت و مظلومیت امام حسن علیه السلام را رقم می‌زنند.^(۵۶)

فقط با شمشیر به دیدارت می‌آیم

از آن سپاه دوازده هزار نفری فقط چهار هزار نفر باقی مانده است، هر کس که اهل دنیا بود رفت و فقط کسانی ماندند که بنده دنیا نیستند. اینان یاران واقعی امام حسن علیه السلام هستند و بر بیعت خود پایدار مانده‌اند. قیس، فرماندهی سپاه را به عهده می‌گیرد و سپاه خود را سامان‌دهی می‌کند.

گوش کن، اکنون قیس دارد برای نیروهای خود سخن می‌گوید: «یارانم، تصمیم شما چیست؟ آیا مرد جنگ هستید یا اینکه می‌خواهید با معاویه که ریشه همه گمراهی‌ها می‌باشد بیعت کنید؟».

یاران او به وفاداری با او قسم خورده و بار دیگر با او بیعت می‌کنند که تا پای جان در راه امام حسن علیه السلام شمشیر بزنند. ^(۵۷)

دو لشکر در روبروی هم قرار می‌گیرند، معاویه وقتی می‌بیند که قیس در تصمیم خود مصمم است نامه‌ای به او می‌نویسد تا شاید او را هم مثل سه فرمانده قبلی بتواند فریب دهد.

معاویه از قیس می‌خواهد تا همدیگر را ملاقات کنند؛ اما قیس در جواب

نامه او چنین می‌نویسد:

ای معاویه، به خدا! قسم من تو را ملاقات نمی‌کنم مگر اینکه
بین من و تو شمشیر و نیزه باشد. (۵۸)

آری، منظور قیس این بود که فقط من در میدان جنگ حاضر هستم تو را
بینم.

آفرین بر تو ای قیس، تو نشان دادی که می‌توان بنده پول و مال دنیا نبود،
تو مردانگی را بار دیگر به تصویر کشیدی.

به راستی که ما شیعیان چقدر تو را می‌شناسیم؟! چقدر تو را الگوی خود
قرار می‌دهیم؟!!

به خدا هیچ مکتبی به اندازه مکتب شیعه، این قدر الگوهای زیبا ندارد!
همسفرم!

تاریخ در مورد مبلغ پولی که معاویه به قیس پیشنهاد کرده است سکوت
می‌کند؛ اما معاویه‌ای که برای عبید الله بن عباس یک میلیون درهم پول
می‌دهد برای قیس حاضر است چند برابر آن را بدهد؛ اما قیس قبول
نمی‌کند.

آری، خدا می‌داند وقتی معاویه می‌فهمد که قیس و چهار هزار سرباز
جان برکف او را نمی‌تواند با پول خریداری کند چقدر ناراحت می‌شود.
آری، اینان شیعیان واقعی امام حسن علیه السلام هستند که تا پای جان حاضر
هستند در راه امام خویش فداکاری کنند.

معاویه بسیار عصبانی است، برای همین نامه‌ای به قیس می‌نویسد:

ای قیس تو یهودی هستی همانگونه که پدرت یهودی بود،
بدان که مرگ در انتظار توست. (۵۹)

عجب! در منطق معاویه هر کس که بنده پول نیست، یهودی است؟! هر

کس بر بیعت خود با امام حسن علیه السلام وفادار بماند، یهودی است؟!!

این نامه، دلیل واضحی است که معاویه چقدر مقابل قیس در مانده شده

است که به ناسزا متوسل شده است.

همسفر خوبم!

نگاه کن، قیس، نامه معاویه را می خواند، قلم و کاغذی در دست می گیرد و در جواب معاویه چنین می نویسد:

ای معاویه، تو همان بت پرست هستی که وقتی پیامبر، مکه را

فتح کرد از روی ترس، مسلمان شدی، تو دین نداری و دشمن

خدا و رسول خدا هستی. (۶۰)

وقتی معاویه، نامه قیس را می خواند عصبانی می شود و دستور آغاز جنگ را می دهد.

لشکر معاویه با سپاه قیس به جنگ می پردازند و یاران قیس جانانه شمشیر می زنند.

جنگ سختی در می گیرد، یاران قیس عده ای از لشکریان معاویه را به خاک سیاه می نشانند و در این میان تعدادی از آنها به شهادت می رسند. (۶۱)

معاویه هراس دارد که خون های زیادی در اینجا ریخته شود و احساسات مردم عراق تحریک شود، به همین دلیل او دستور عقب نشینی می دهد. این طور که معلوم است معاویه برنامه های بسیار دقیقی طرح ریزی کرده است.

او از سپاه شام می خواهد چند روزی صبر کنند، آری، او امیدوار است که اوضاع به نفع او تغییر کند. (۶۲)

قیس منتظر آمدن امام حسن علیه السلام است، زیرا در آخرین دیدار با امام حسن علیه السلام در ساباط قرار شد که وقتی نیروهای کمکی به امام ملحق شدند امام دستور حرکت بدهد.

به راستی چرا امام حسن علیه السلام این قدر دیر کرده است، قیس می داند که او به زحمت فقط چند روز خواهد توانست در مقابل لشکر بزرگ شام مقابله

فقط با شمشیر به دیدارت می آیم ۴۵

کند.

قیس بسیار نگران است، او نمی داند که در ساباط چه خبر است و علت دیر کردن لشکر امام حسن علیه السلام چیست؟

تیر بر قلب خورشید

امام حسن علیه السلام در ساباط (نزدیکی مدائن) اردوگاه خود را برپا نموده است و منتظر است تا دیگر نیروهای کمکی از راه برسند.

اگر یادت باشد برایت گفتم که معاویه از ماه‌ها قبل برای عده‌ای از مردم کوفه نامه نوشته و به تک تک آنها وعده داده است که اگر امام حسن علیه السلام را به قتل برسانند دختر خود را به عقد آنها در آورد و پول بسیار زیادی به آنها بدهد. (۶۳)

این نامه‌ها به صورت مخفیانه در میان مردم کوفه پخش شده است، آری، امروز دیگر دختر معاویه، عاشقان زیادی دارد!
همسفر خوبم!

اینجا ساباط است، ما هنوز تا میدان جنگ فاصله زیادی داریم ولی امام حسن علیه السلام در زیر لباس خود، زره پوشیده است.

آیا می‌دانی چرا؟

چون بعضی از یاران، جریان نامه‌های معاویه را به امام حسن علیه السلام خبر داده‌اند و جان امام در خطر است.

اکنون وقت نماز شده است، همه سپاه کوفه در صف‌های نماز ایستاده‌اند، بیا من و تو هم در صف اول نماز بایستیم.

امام حسن علیه السلام از خیمه فرماندهی بیرون می‌آید و همه جمعیت، پشت سر امام به خواندن نماز مشغول می‌شوند.

این جا اردوگاه سپاه کوفه است، وقت نماز است و مناجات با خدا.

همه، مشغول خواندن نماز هستند که ناگهان ...

تیری به امام اصابت می‌کند، نمی‌دانم این تیر از کجا می‌آید، تیر از طرف خودی‌هاست، دشمن که کیلومترها با ما فاصله دارد.

همه مات و مبهوت هستند، عجب! یک نفر از داخل سپاه خودی به سوی امام تیراندازی کرده است.

این اولین سوء قصد به جان امام است. (۶۴)

من فدای مظلومیت تو!

کسانی که برای یاریت آمده‌اند اکنون قصد جان تو را نموده‌اند.

تاریخ، دو نماز را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد، یکی نماز امام حسین علیه السلام در کربلا و دیگر نماز امام حسن علیه السلام در سباط.

اگر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در میان دشمنان به نماز ایستاد چند تن از یارانش مثل پروانه، سینه سپر کردند و تیرهایی که از طرف دشمن می‌آمد به جان خریدند.

امروز امام حسن علیه السلام در میان یاران خود نماز می‌خواند، اینجا که میدان جنگ نیست، اردوگاه نیروهای خودی است؛ ولی در نماز به سویس تیراندازی می‌کنند.

خدا را شکر که امام زره به تن دارد و برای همین آسیبی به او نمی‌رسد. هر شب، عده‌ای از اردوگاه، خارج می‌شوند و به سوی سپاه معاویه می‌روند تا با او بیعت کنند.

آری، روز به روز تعداد سپاه کوفه کم‌تر شده و بر تعداد لشکریان معاویه

افزوده می شود.

به راستی چند نفر به امام حسن علیه السلام، وفادار خواهند ماند و تا آخر کار، حاضر خواهند بود در راه او، جانفشانی کنند؟

همه ما، آماده کشتن توهستیم

اسب سواری به سوی ما می آید و سراغ امام حسن علیه السلام را می گیرد. مثل اینکه او نامه مهمی را از طرف معاویه برای امام حسن علیه السلام آورده است.

بیا من و تو هم به خیمه فرماندهی برویم. او اکنون در حضور امام نشسته است، عجیب است او به جای یک نامه، دهها نامه با خود همراه دارد.

من تعجب می کنم، تا حالا چنین چیزی سابقه نداشته است. یکی از نامه ها به امضای معاویه است، امام آن را باز می کند و مشغول خواندن آن می شود.

معاویه در این نامه از امام خواسته است امر حکومت را به او واگذار کند. (۶۵)

این چیز تازه ای نیست، ولی آنچه مهم است این است که معاویه در نامه خود اشاره به نامه هایی می کند که یاران امام حسن علیه السلام برای او نوشته اند. اکنون، معاویه، همان نامه ها را برای امام حسن علیه السلام فرستاده است. (۶۶)

امام، این نامه‌ها را باز می‌کند، آری، این دست خط بزرگان کوفه است:
ای معاویه، هر چه سریع‌تر به سوی ما بیا، ما به تو قول می‌دهیم
که وقتی لشکر تو به نزدیکی ما رسید ما حسن بن علی را اسیر
کرده و تحویل تو دهیم. (۶۷)
ای معاویه، به سوی کوفه بیا که ما همه، گوش به فرمان تو
هستیم، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل
خواهیم رساند. (۶۸)

خدایا! این نامه‌ها را چه کسانی نوشته‌اند؟

این نامه‌ها را همان افرادی نوشته‌اند که الآن در اردوگاه امام حسن علیه السلام
هستند.

خدایا این چه غربت و مظلومیتی است که من می‌بینم!
اشک در چشم امام حسن علیه السلام حلقه می‌زند، خدایا! همین مردم با من
بیعت کردند، من به امید یاری آنها از خانه و کاشانه‌ام بیرون آمده‌ام؛ اما
اکنون، این گونه در حق من نامردی می‌کنند.
خدایا! من با این مردم چه کنم، من می‌خواهم دین تو را از انحراف نجات
دهم و این مردم قصد جان مرا دارند.
همسفرم!

این طور که معلوم است دختر معاویه عاشقان زیادی پیدا کرده است!
آخر مگر دختر در کوفه پیدا نمی‌شود که این مردم این گونه عاشق این
دختر شده‌اند.

البته معلوم است که دختر زیاد است؛ اما هیچ کدامشان، دختر معاویه
نمی‌شوند، کسی که داماد معاویه بشود به گنج بزرگی رسیده است.
کیسه‌های طلای سرخ، حکومت و ریاست و دختر معاویه، همه اینها را
می‌توان با ریختن خون امام حسن علیه السلام بدست آورد.
امان از دوستی و محبت دنیا!

همه ما، آماده کشتن تو هستیم..... ۵۱

معاویه مردم زمانه خود را به خوبی می شناخت، می دانست که آنها عاشق پول و ریاست هستند.

به راستی که محبت به دنیا، ریشه همه پلیدی ها و پستی هاست!
بار خدایا! ما به تو پناه می بریم از این که دنیا را معشوق و محبوب خود
قرار دهیم.

عشق یک میلیون درهم!

امام، نامه‌ها را تحویل می‌گیرد و آنها را در جایی مخفی می‌کند. او می‌داند که اگر این خبر در میان سپاه پخش شود و آبروی بزرگان کوفه برود، در لشکر آشوب به پا خواهد شد. امام در فکر است که با این مردم چه کند. نامه رسان دیگری از راه می‌رسد و خدمت امام می‌آید. او از طرف قیس آمده است، امام نامه را باز می‌کند و آن را می‌خواند. در نامه آمده است که عبید الله بن عباس، پسر عموی امام، فریب معاویه را خورده و به خاطر یک میلیون درهم به لشکر معاویه پیوسته و با او بیعت کرده است. (۶۹)

این خبر، برای امام بسیار سخت تمام می‌شود، چه کسی بهتر از پسر عموی امام که او هم فریب معاویه را خورده است. معاویه این بار با سکه‌های طلا به جنگ آمده است. امام با خود فکر می‌کند اگر او به جنگ معاویه برود، در همان شب اول بسیاری از این مردم به لشکر معاویه خواهند پیوست.

چون معاویه همراه خود آن قدر پول آورده است که بتواند تمام سپاه کوفه را بخرد.

وقتی که پسر عموی امام، به خاطر پول، امام را تنها بگذارد دیگر تکلیف بقیه مردم روشن است.

ممکن است گروهی از شیعیان واقعی باقی بمانند ولی امام می‌داند که تعداد آنها بیش از پنج هزار نفر نخواهد بود، خوب، پنج هزار نفر در مقابل شصت هزار نفر چه کار می‌توانند بکنند.^(۷۰)

اگر جنگ شروع شود، معاویه، همه این شیعیان را به قتل خواهد رسانید و خاندان بنی هاشم را قتل عام خواهد کرد.

معاویه می‌خواهد هیچ اثری از خاندان پیامبر باقی نماند.

در این جنگ ممکن است معاویه هزاران نفر از یاران خود را از دست بدهد اما برای او کاری ندارد که یاران جدیدی برای خود درست کند.

هر کس که پول را دوست داشته باشد می‌تواند در لشکر معاویه قرار گیرد، او با پول بیت‌المال می‌تواند هزاران نفر دیگر را به سوی خود جذب کند.

اما برای این که یک نفر، پیرو مکتب شیعه باشد باید پول را دوست نداشته باشد، دلش از محبت دنیا خالی باشد تا بتواند تا آخر عمر، شیعه باقی بماند.

درست است که الآن قیس و یاران باقی مانده او قسم خورده‌اند تا پای جان در راه امام حسن علیه السلام جانفشانی کنند.

اما اگر اینها کشته شوند دیگر نمی‌توان به آسانی، جایگزین آنها را پیدا کرد.

باید سال‌ها بگذرد تا افرادی همچون اینان تربیت شوند، تربیت افرادی که از پول بگذرند بسیار سخت است.

خبری در سپاه کوفه به سرعت منتشر می‌شود: «قیس کشته شد».

این شایعه را هواداران معاویه در دهان مردم انداخته‌اند تا اگر کسی هم به فکر یاری کردن امام باشد روحیه خود را از دست بدهد.^(۷)
آری، معاویه برای شکست امام حسن علیه السلام، از شیوه جنگ روانی استفاده می‌کند و می‌خواهد از این راه روحیه سپاهیان امام را در هم بشکند.

ما زندگی را دوست داریم

اکنون، موقع اذان است و همه سپاهیان امام برای نماز جمع شده‌اند. امام تصمیم دارد تا از میزان آمادگی سپاهیان خود برای جنگ با خبر شود، به راستی آیا این مردم در مقابل معاویه جنگ خواهند نمود؟ امام رو به آنان می‌کند و چنین می‌گوید:

ای مردم، معاویه ما را به صلح و سازش فرامی‌خواند، اگر شما آمادگی برای مرگ در راه خدا را دارید با شمشیرهای خود به جنگ او برویم و اگر زندگی دنیا را انتخاب می‌کنید خواسته‌ او را قبول کنم. (۷۲)

سخن امام که به این جا می‌رسد، عده‌ای فریاد می‌زنند: «ما زندگی را دوست داریم، ما می‌خواهیم زنده بمانیم.» (۷۳)

آری، این فریاد، اوج مظلومیت امام حسن علیه السلام را نشان می‌دهد، مردمی که به اردوگاه امام آمده‌اند اهل جهاد نیستند، اینها عاشق زندگی دنیا هستند و از مرگ با عزت نیز می‌ترسند.

امام می‌داند که این مردم علاقه‌ای به جنگ ندارند، برای همین ادامه

می دهد:

ای مردم، من نمی دانم با شما چگونه رفتار کنم، این نامه قیس است و به من خبر داده که بزرگان شما همراه با فرمانده خود به سپاه معاویه پیوسته اند.

ای مردم کوفه، شما با من بیعت کردید و من به امید یاری شما از کوفه خارج شدم، اما اکنون این گونه بی وفایی می کنید. بدانید که من دیگر از یاری کردن شما دل کنده ام و می خواهم امر حکومت را به معاویه واگذار کنم. (۷۴)

در این میان، عده ای از سپاهیان امام حسن علیه السلام به فکر فرو رفته اند، آرزوهای زیاد آنها بر باد رفته است.

چون وقتی که امام حسن علیه السلام خودش بخواهد با معاویه صلح کند دیگر معاویه حاضر نخواهد بود به کسی پول بدهد.

عده زیادی از این مردم، خواب های خوشی برای خود دیده بودند، آنها می خواستند که امام حسن علیه السلام را دستگیر کنند و یا به قتل برسانند و در عوض پول زیادی از معاویه بگیرند.

آنها خود را در کنار عروس شام می دیدند، در قصر معاویه، در حجله عروسی دختر معاویه!

اما با این تصمیم امام، همه چیز به هم خورد، معاویه عاشق چشم و ابروی کسی نیست که بخواهد دختر به او بدهد، معاویه برای حکومت خود می خواست این کارها را بکند؛ اما وقتی که خود امام حسن علیه السلام می خواهد صلح کند دیگر همه قول و قرارهای قبلی به هم می خورد. مردم پیش خود می گویند: ما نباید بگذاریم این خبر به معاویه برسد که امام حسن علیه السلام می خواهد صلح کند.

ما باید همین الآن کار حسن بن علی را تمام کنیم، هر چه سریع تر، قبل از اینکه او نامه ای رسمی به معاویه بنویسد باید او را به قتل برسانیم.

اما چگونه؟

خوب کاری ندارد، شعار خوارج را به زبان می‌آوریم.
در این میان یکی از عقب جمعیت فریاد می‌زند: «به خدا قسم، این مرد هم کافر شد». (۷۵)

آری، چه بهانه خوبی، حسن بن علی کافر شده است، او می‌خواهد با معاویه صلح کند.

ای مردم، مگر ما برای جنگ با معاویه از کوفه بیرون نیامده‌ایم، مگر ما نمی‌خواستیم معاویه را از بین ببریم؟ اکنون حسن بن علی می‌خواهد با او صلح کند، مردم! این کفر است. هر کس که با معاویه سازش کند، کافر است.

آری، همان کسانی که به معاویه نامه نوشته بودند و مخفیانه با او بیعت کرده بودند اکنون این‌گونه سخن می‌گویند. هزاران نفر به سوی امام حمله می‌برند تا او را به قتل برسانند.

مردم کوفه عجب مردمی هستند، یک زمان حضرت علی علیه السلام را مجبور کردند تا در صفین جنگ را متوقف کند و بعد از آن به او گفتند که به خاطر این که سخن ما را قبول کردی کافر شدی، اکنون هم، چون سخن صلح را از امام حسن علیه السلام می‌شنوند، قصد جان او را نموده‌اند.

این نامردان، خیمه امام را غارت می‌کنند و عبای آن حضرت را پاره کرده و می‌ربایند. (۷۶)

عده‌ای از یاران باوفای امام به دور آن حضرت حلقه می‌زنند، امام از آنها می‌خواهد که دست به شمشیر نبرند، آری، امام نمی‌خواهد در میان مردم کوفه جنگ داخلی روی دهد.

امام حسن علیه السلام در حالی که عبایش را ربوده‌اند، در گوشه‌ای ایستاده است، و سپاهیان، قصد جان او را دارند. (۷۷)

شاید باور نکنی تعداد یاران باوفای امام به بیست نفر هم نمی‌رسد!

آری، فقط بیست نفر!^(۷۸)

این اوج مظلومیت است، بیش از چهل هزار نفر با امام حسن علیه السلام بیعت کرده بودند که جان خویش را فدایش کنند، اکنون از آن همه، فقط بیست نفر مانده‌اند.^(۷۹)

آری، اگر قیس و سربازانش اینجا بودند چه کسی جرأت می‌کرد قصد جان امام را بکند.

اما افسوس که قیس کیلومترها از ما فاصله دارد، او اکنون در مَسْکِن [شمال بغداد] مقابل سپاه معاویه ایستاده است.

غم در چهره امام نشسته است، بنی‌هاشم گرد او را گرفته‌اند، به راستی امام در این شرایط چه تصمیمی خواهد گرفت.^(۸۰)

امام اسبی را می‌طلبد و سوار بر آن می‌شود و همراه با عده‌ای از یاران خود اردوگاه سپاه را ترک می‌کند و به سوی شهر مدائن حرکت می‌کند.

آری، این مردم دیگر لیاقت ندارند که رهبری همچون امام حسن علیه السلام داشته باشند.

در کمین خورشید نشسته‌ام

امام چون اوضاع اردوگاه را این گونه آشفته می‌بیند تصمیم می‌گیرد تا به سوی مدائن حرکت کند.

اما بدخواهان از تصمیم امام با خبر می‌شوند و برای همین چند نفر از آنها زودتر اردوگاه را ترک می‌کنند و در بین راه کمین می‌کنند.

امام به سوی مدائن می‌رود، هیچ کس نمی‌داند که چه خطری جان امام را تهدید می‌کند.

در بین راه، جراح کمین کرده است و منتظر است تا به امام حسن علیه السلام حمله کند.

نگاه کن!

او از مخفی‌گاه خود بیرون می‌آید!

خدای من! در دست او خنجر برهنه‌ای است و با آن خنجر به سوی امام حمله می‌کند.

او فریاد می‌زند: «ای حسن! تو مشرک شده‌ای، همانگونه که پدرت مشرک شد». (۸۱)

چند نفر از یاران امام به سوی امام می‌دوند؛ اما او خنجر را به پای امام می‌زند، زخمی عمیق در ران او ایجاد می‌شود. خون از بدن امام فوران می‌کند و امام بیهوش، از اسب بر روی زمین می‌افتد.

یاران امام، جراح را به قتل می‌رسانند؛ خون از پای امام جاری است، متأسفانه خونریزی امام بسیار شدید است، من خیلی نگران هستم، خدایا! جان امام در خطر است. (۸۲)

یاران، زخم امام را محکم می‌بندند، و بعد از مدتی او به هوش می‌آید. اکنون، جوانان بنی‌هاشم، امام را بر روی تخته چوبی می‌خوابانند و آن حضرت را به سوی شهر مدائن می‌برند. (۸۳)

چرا یاران خود را رها کرده‌ای؟

ما در نزدیکی شهر مدائن هستیم، چهره امام حسن علیه السلام از شدت خونریزی، زرد شده است. همه نگران هستند، اگر آن نامرد، خنجرش را مسموم کرده باشد خطر بزرگی، جان امام را تهدید می‌کند. وارد شهر می‌شویم، امیر شهر مدائن، سعد بن مسعود با خبر می‌شود و به استقبال ما می‌آید. آری، حضرت علی علیه السلام، سعد بن مسعود را به عنوان امیر مدائن انتخاب نموده بود و امام حسن علیه السلام هم او را در همان مقام، باقی گذاشته است. امیر مدائن تا امام را به این حالت می‌بیند دستور می‌دهد که بهترین پزشک شهر را با خبر کنند. او امام را به خانه خود می‌برد و امام در آنجا بستری می‌شود. نگاه کن، پزشک وارد اتاق می‌شود و زخم امام را مورد بررسی قرار می‌دهد، خدا را شکر که خنجر مسموم نبوده است. او به امام می‌گوید که استراحت کند و برای زخم امام، دستور تهیه داروی

مخصوصی را می دهد. (۸۴)

امام به یاد بی وفایی مردم کوفه می افتد و چنین می گوید: «من می دانستم که در شما مردم هیچ خیری نیست، شما دیروز پدرم را کشتید و امروز با من چنین کردید». (۸۵)

سپاه امام در هم ریخته شده است، عده زیادی به معاویه ملحق شده اند، عده کمی هم که به امام وفا دار مانده اند با شنیدن خبر مجروح شدن امام، روحیه خود را از دست می دهند.

گزارش هایی که از اطراف می رسد نشان دهنده این است که عده زیادی از مردم به سپاه معاویه ملحق شده اند و عده ای هم در پی فرصت هستند تا امام را اسیر نموده و تحویل معاویه بدهند.

آری، امروز مرز دوست و دشمن به هم ریخته است، اگر امام حسن علیه السلام صلح نکند به دست یاران خود ترور خواهد شد.

نگاه کن زید بن وهب به دیدار امام می رود بیا همراه او برویم.

زید بن وهب حضور امام سلام می کند و می گوید: «این چه حالی است که من می بینم، شما در بستر بیماری قرار گرفته اید و مردم متحیر هستند که چه کنند؟».

امام نگاهی به او می کند و می فرماید: «تو از کدام مردم سخن می گویی؟ به خدا قسم! معاویه برای من بهتر از این مردم است، اینان خیال می کنند که شیعه من هستند؛ اما برای کشتن من نقشه ها دارند، اگر من با معاویه صلح کنم بهتر است از این که به دست سپاهیان خود کشته شوم».

زید بن وهب می گوید: «ای پسر رسول خدا، آیا یاران خود را به حال خود رها می کنید؟».

امام در پاسخ می گوید: «می گویی چه کنم؟ از یادم نمی رود آن روزی که نزد پدرم حضرت علی علیه السلام نشسته بودم، او به من نگاهی کرد و فرمود: "ای حسن، روزی می آید که من شهید شده باشم و تو گرفتار بنی امیه شوی،

چرا یاران خود را رها کرده‌ای؟ ۶۳

آن روز آنها پول زیادی را در میان مردم تقسیم کنند و مردم را از دین خدا منحرف کنند» (۸۶).

آیا می‌خواهی به ثروت و ریاست برسی؟

آن جوان کیست که دارد با امیر مدائن سخن می‌گوید؟
نگران نباش! او آشناست، پسر برادر امیر مدائن است.
او نزد عموی خود می‌رود و می‌گوید:

— ای عمو، آیا نمی‌خواهی به ثروت و ریاست برسی؟
— منظور تو چیست؟

— اگر ما امام حسن علیه السلام را اسیر کنیم و تحویل معاویه بدهیم، او حکومت
عراق را به ما خواهد داد.

— خدا تو را بکشد، این چه حرفی است که تو می‌زنی، مگر نمی‌دانی که
من نمک پرورده‌ایم خاندان هستم، حضرت علی علیه السلام مرا امیر این شهر کرد
و به من بزرگی و آبرو داد، چگونه من فرزند او را تحویل معاویه
بدهم. ^(۸۷)

همسفر خوبم!

حتماً دوست داری من نام این نامرد را برای شما بگویم، راستش را
بخواهی من اول می‌خواستم از ذکر نام او خودداری کنم؛ اما بعد با خود

گفتم درست نیست، من باید تمام حوادث را بدون کم و زیاد برای شما که دوستِ خوب من هستید بگویم.

آری، این شخصی که برای رسیدن به ریاست، پیشنهاد اسیری امام حسن علیه السلام را به امیر مدائن می‌دهد کسی نیست جز مختار ثقفی! همان کسی که بعد از حادثه عاشورا، قیام می‌کند و انتقام خون شهدای کربلا را می‌گیرد.

حتماً تعجب می‌کنی، شاید هم باور نکنی، آخر چطور چنین چیزی ممکن است!

راستش را بخواهی من هم، اول باور نمی‌کردم؛ اما این نشانهٔ اوج مظلومیت امام حسن علیه السلام است.

در قصر مدائن، تنها مانده‌ام

ما در شهر مدائن هستیم، حتماً نام ایوان مدائن یا طاق کسری را شنیده‌ای؟
گوش کن!
دو نفر از یاران واقعی امام دارند با هم سخن می‌گویند:
- می‌بینید که چگونه جان امام در خطر است، ما باید فکری بکنیم.
- می‌گویی چه کنیم؟
- باید با امام، سخن بگوییم و از ایشان بخواهیم به قصر کسری (ایوان مدائن) بروند.
- من فکر نمی‌کنم که امام قبول کند، آخر امام حسن علیه السلام و قصر نشینی!
- چاره‌ای نیست، جان امام در خطر است، هر لحظه ممکن است عده‌ای به امام حمله کنند.
امیر مدائن هم با این پیشنهاد موافق است، برای اینکه امنیت قصر، خیلی بهتر از اینجاست.
سرانجام قرار می‌شود تا این موضوع با امام حسن علیه السلام مطرح شود، خود

امیر مدائن به نزد امام می‌رود و با او سخن می‌گوید.
نگاه کن!

امیر مدائن با خوشحالی به سوی ما می‌آید، مثل اینکه امام با پیشنهاد او موافقت کرده است.

امام همراه با تعداد کمی از یاران خود به سوی قصر کسری می‌رود.^(۸۸)
بیا من و تو هم همراه آنها برویم.

آری، امام با این که از زندگی کردن در قصر راضی نیست؛ اما به دلیل بی‌وفایی سپاهیان، مجبور است مدتی در این قصر بماند.

آری، اینجا قصر تنهایی امام است، امروز در مدائن فقط بیست نفر به امام وفادار مانده‌اند.

اکنون، امام این پیام را برای مردم می‌فرستد:

ای مردم! به خدا قسم، معاویه به وعده‌هایی که به شما در مقابل

کشتن من داده است وفا نخواهد نمود.^(۸۹)

آری، معاویه تلاش می‌کند تا امام حسن علیه السلام به وسیله یاران خودش کشته شود.

کاش دیگر روی شما را نبینم!

خبرهایی از گوشه و کنار می‌رسد، آری، اکنون اهل کوفه به صورت علنی به بدگویی از امام حسن علیه السلام مشغول هستند، کار به جایی رسیده است که مردم هر جا که می‌نشینند سخن از کافر شدن امام حسن علیه السلام به میان می‌آورند.

آیا با این مردم، دیگر می‌توان به جنگ معاویه رفت. کافی است که امام حسن علیه السلام در جمع این مردم حضور پیدا کند، آن وقت همین‌ها او را به شهادت خواهند رساند.

امام حسن علیه السلام در مدائن نیز گرفتار کسانی شده است که برای ریختن خون او لحظه شماری می‌کنند و حتی ریختن خون امام را حلال می‌دانند.^(۹۰) امام مدّت زیادی فکر می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که امروز تنها راهی که می‌توان از آن طریق اسلام را از خطر نابودی نجات داد صلح کردن با معاویه است.^(۹۱)

آری، پیش از هر بهاری باید زمستانی را تجربه کرد؛ تا سکوت حاکم نشود فریاد چه مفهومی دارد؟

امام، بزرگان سپاه را به نزد خود فرا می خواند و به آنان می گوید:
 با شما چه بگویم و چه کنم؟ آیا از بی وفایی شما سخن گویم و
 یا ستم هایی که نموده اید را شرح دهم.
 یادتان هست که چگونه پدر مرا تنها گذاشتید و آن روزی که به
 یاری شما محتاج بود گروه گروه به دشمن او پیوستید؟
 چقدر پدر مرا غصه دادید تا آنجا که آرزو کرد دیگر شما را
 نبیند و خداوند او را به جوار رحمت خود برد.
 آیا یادتان هست آن روزی که به نزد من آمدید و اصرار داشتید
 که من رهبری شما را قبول کنم؟
 آن روز، شما به من وعده یاری دادید و من سخن شما را قبول
 کردم و به شما اعتماد کردم و از خانه خود بیرون آمدم.
 خدا خودش می داند که قصد داشتم دین اسلام را نجات بدهم،
 اما شما با من چه کردید!

امیدوارم که دیگر روی شما را نبینم. (۹۲)

همه سرها پایین افتاده است، چه ننگی برای آنها بدتر از این که فرزند
 پیامبر آنها آرزو می کند که دیگر آنها را نبیند.
 بعضی از کسانی که اکنون نزد امام حسن علیه السلام نشسته اند همان کسانی
 هستند که به معاویه نامه نوشته اند و آمادگی خود را برای قتل
 امام حسن علیه السلام اعلام کرده اند.

حماسه‌ای بزرگ اما ناشناخته

امام در قصر کسری نشسته است و می‌خواهد برای زنده ماندن اسلام، تصمیم مهمی بگیرد.

او می‌خواهد جنگ با معاویه را متوقف کند و با او صلح کند.

خیلی‌ها از من سؤال کرده‌اند که چرا امام حسن علیه السلام راه سرخ شهادت را انتخاب نکرد، مگر امام حسین علیه السلام در کربلا فقط با هفتاد و دو نفر در مقابل دشمن تا پای جان، مقاومت نکرد پس چرا امام حسن علیه السلام، با معاویه صلح کرد. یزید نامه‌ای به امیر کوفه نوشته و در آن نامه، دستور قتل امام حسین علیه السلام را داده بود.

آری در کربلا، دشمنان با شمشیر به جنگ آمدند؛ اما در مدائن، معاویه با نیرنگ و سیاست به میدان آمده است.

همسفر خوبم!

امروز معاویه می‌خواهد تا امام حسن علیه السلام به دست یاران خودش کشته شود و برای همین است که وعده عروس شام، سکه‌های طلا و وعده حکومت را به مردم داده است.

او می‌خواهد تا خود اهل کوفه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به قتل برسانند و بعد از آن، او به مرحله دوم نقشه خود پردازد او می‌خواهد پیراهن خونین امام حسن علیه السلام را بهانه‌ای برای قتل خود شیعیان قرار دهد. معاویه می‌خواهد به بهانه این که شیعیان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به قتل رسانده‌اند تمام شیعیان را نابود کند.

آیا شما می‌توانید مرحله سوم نقشه معاویه را حدس بزنید؟ معاویه که می‌خواهد بعد از نابودی شیعیان، اسلام را نابود کند؛ تنها مانع بر سر راه معاویه، مکتب شیعه است، وقتی همه شیعیان نابود شده باشند بقیه مردم هم که او را به عنوان خلیفه رسول خدا قبول دارند.

آری غیر از شیعیان، دیگر همه مردم، اطاعت از امیر را بر خود واجب می‌دانند، اعتقاد آنها بر این است که اگر امیر، اهل فسق و فجور هم باشد نباید برای براندازی حکومتش اقدامی کرد. (۹۳)

معاویه می‌داند اگر امروز بتواند شیعیان را نابود کند دیگر هیچ کس با برنامه‌های او مخالفت نخواهد کرد و او به راحتی خواهد توانست اسلام و نام پیامبر را از بین ببرد.

تا اینجا، نقشه به خوبی پیش رفته است، امام حسن علیه السلام در قصر مدائن، تنهای تنها مانده و یارانش آماده کشتن او هستند.

معاویه خیال می‌کند به همین زودی‌ها خبر کشته شدن امام حسن علیه السلام به گوشش می‌رسد.

اما او خبر ندارد که در قصر مدائن حماسه‌ای در حال شکل‌گیری است؛ حماسه صلح امام حسن علیه السلام!

حماسه‌ای که اسلام را از خطر نابودی نجات می‌دهد.

حماسه‌ای که خیر و برکتش برای اسلام بهتر از تمام دنیا است. (۹۴)

اما چگونه بگوییم که این حماسه بزرگ همچون خود امام حسن علیه السلام، ناشناخته است.

چند نفر را می‌شناسی که از این حماسه سخن بگویند؟
 بیامن و توبه قدر توانمان در معرفی هر چه بهتر و بیشتر این حماسه،
 قدمی برداریم، من با قلمم، و تو...
 امروز امام حسن علیه السلام از حکومت و خلافت بر عراق و ایران و حجاز
 می‌گذرد تا اسلام زنده بماند.
 او فرزند امیر المؤمنین است، همان امیر المؤمنین که بعد از وفات پیامبر،
 مقابل چشمش همسرش را زدند و در خانه‌اش را آتش زدند؛ اما برای
 حفظ اسلام صبر کرد.

نگاه کن!

امام حسن علیه السلام دارد به معاویه در مورد صلح، نامه می‌نویسد.
 می‌خواهی این نامه را برایت بخوانم:

من می‌خواستم تا حق را زنده کنم و باطل را از میان بردارم و
 احکام قرآن و دستورات پیامبر را در جامعه جاری گردانم، اما
 مردم با من هم عقیده و همراه نبودند، برای همین آماده‌ام تا اگر
 شرایط مرا قبول کنی با تو صلح کنم. ^(۹۵)

امام نامه را مهر می‌کند و چند تن از یاران خود را به حضور می‌طلبد، یکی
 از آنها عبد الله بن حارث است. ^(۹۶)
 نمی‌دانم آیا او را می‌شناسی؟

او پسر خواهر معاویه است و از یاران نزدیک امام حسن علیه السلام می‌باشد.
 او می‌توانست به شام برود و در دستگاه حکومتی دایی خود (معاویه) به
 نان و نوایی برسد؛ اما این کار را نکرد.
 او تشخیص داده که حق با امام حسن علیه السلام است و برای همین همراه
 امام حسن علیه السلام می‌باشد. ^(۹۷)

اکنون امام حسن علیه السلام او را می‌طلبد.
 و از او می‌خواهد تا همراه سه نفر دیگر این نامه را برای معاویه ببرند و

در مورد شرایط صلح با او سخن بگویند.

آنها به سوی اردوگاه معاویه حرکت می‌کنند و وارد خیمه معاویه می‌شوند.

معاویه وقتی عبد الله بن حارث، پسر خواهر خود را می‌بیند خیلی خوشحال می‌شود.

عبد الله بن حارث نامه امام را تحویل دایی خود (معاویه) می‌دهد. معاویه نامه را می‌خواند.

نگاه کن!

معاویه بسیار خوشحال می‌شود، کسی تا به حال او را این قدر خوشحال ندیده است.

عبد الله بن حارث با معاویه در مورد شرایط امام حسن علیه السلام سخن می‌گوید.

آیا شما از اولین شرط امام حسن علیه السلام خبر دارید؟

شرط اول این است که همه شیعیان در امن و امان باشند.

معاویه تا این سخن را می‌شنود می‌گوید: «من قسم خورده‌ام که اگر به قیس دسترسی پیدا کنم زبان و دست او را قطع کنم».

آری، قیس، همان فرمانده‌ای است که فریب پول‌های معاویه را نخورد، همان کسی که فقط با چهار هزار نفر، توانست مدتها سپاه معاویه را زمین گیر کند.

همان قیس که وقتی معاویه او را یهودی خطاب کرد، او هم معاویه را بت پرست خطاب کرد.

معاویه همواره در جنگ صفن می‌گفت که مالک اشتر و قیس دو بازوی قوی علی هستند، مالک اشتر را که با سم شهید کرد و اکنون می‌خواهد قیس را هم شهید کند. (۹۸)

معاویه می‌خواهد زبان و دست‌های این سردار شجاع را قطع کند.

گوش کن، این معاویه است که سخن می‌گوید: «من قول می‌دهم که همه

یاران امام حسن علیه السلام در امن و امان باشند مگر قیس، من باید او را مجازات کنم».

عبدالله بن حارث از جا بلند می شود و می خواهد خیمه را ترک کند، برای این که امام حسن علیه السلام تاکید زیادی کرده است که ما به شرطی صلح می کنیم که معاویه شرایط ما را قبول کند.

معاویه پشیمان می شود و فریاد می زند: «صبر کن، باشد قبول می کنم، من به قیس امان می دهم».

آری، معاویه برای به دست آوردن این لحظه، میلیون ها سکه طلا خرج نموده و زحمت زیادی کشیده است، خوب نیست که به خاطر یک کینه ای که از قیس دارد همه چیز را به هم بزند.

عبدالله بن حارث به معاویه می گوید: «امام حسن علیه السلام شرایط دیگری هم دارد که همه این ها باید مکتوب بشود».

معاویه دستور می دهد تا ورق سفیدی را بیاورند.

نگاه کن!

ورق سفید در دست معاویه است، او رو به پسر خواهر خود (عبدالله بن حارث) می کند و می گوید:

— بگو تا بنویسم.

— ای معاویه، شرایط صلح را باید ما بنویسیم.

— خوب، این کاغذ را بگیر و بنویس!

— نه، باید امام حسن علیه السلام این شرایط را بنویسد.

معاویه تعجب می کند، به راستی باید چه کند؟

عبدالله بن حارث از معاویه می خواهد تا پایین این کاغذ سفید را مهر و امضا کند و تحویل او بدهد تا به نزد امام حسن علیه السلام ببرد و او شرایط خود را بنویسد.

معاویه لحظه ای با خود فکر می کند، و سرانجام این پیشنهاد را قبول

می‌کند.

آری، او اکنون به فکر حکومت و ریاست طلبی است، او با خود فکر می‌کند وقتی که صلح نامه نوشته شود او فرمانروای همه دنیاى اسلام خواهد بود، این همان چیزی بود که او مدت‌هاست آرزویش را داشته است.

او کاغذی را بر می‌دارد و آن را مهر و امضا می‌کند و تحویل عبد الله بن حارث می‌دهد.^(۹۹)

او از معاویه می‌خواهد چند نفر از بزرگان اهل شام به عنوان شاهد صلح نامه حاضر باشند.

معاویه از عبد الله بن عامر (یکی از فرماندهان خود) و چند نفر از بزرگان سپاه خود می‌خواهد تا به مدائن بروند.^(۱۰۰)

متن صلح نامه

امروز بیست و پنجم ماه ربیع الأوّل است. (۱۰۱)

عبد الله بن حارث در حضور آن حضرت نشست است، او کاغذی را که به مهر و امضای معاویه رسیده است تحویل امام می دهد.

آری، به راستی که عبد الله بن حارث، مأموریت خود را به خوبی انجام داده است.

امام مدّت زیادی در مورد شرایط صلح فکر نموده و شرایط مهمّی را برای این صلح در نظر گرفته است.

اکنون، دستور می دهد تا متن صلح نامه را بنویسند. (۱۰۲)

حتماً می خواهی از شرایطی که امام حسن علیه السلام در این کاغذ مهم می نویسد با خبر شوی.

من در اینجا شش شرطی را که امام حسن علیه السلام در این صلح نامه نوشتند برای شما نقل می کنم:



قرارداد صلح حسن بن علی با معاویه

حسن بن علی با معاویه صلح می‌کند به شرط اینکه:

[۱] معاویه در حکومت خود به کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل نماید.

[۲] معاویه کسی را به عنوان ولی عهد خود انتخاب نکند و بعد از او، امر حکومت با حسن بن علی است و در صورتی که حسن بن علی نباشد این مقام به حسین بن علی می‌رسد.

[۳] معاویه حق ندارد که علی بن ابی طالب را در نماز و یا در غیر نماز لعن کند.

[۴] معاویه باید سالانه، یک میلیون درهم از بیت المال کوفه را به حسن بن علی بدهد.

[۵] حسن بن علی، می‌تواند معاویه را "امیر مؤمنان" خطاب نکند.

[۶] مسلمانان در هر جای دنیای اسلام باید در آسایش و آرامش باشند و شیعیان باید از هر گونه تهدیدی در امان باشند. (۱۰۳)

پایان

همسفر خوبم!

اگر بار دیگر در متن صلح نامه، دقت کنی می‌بینی که امام به چه نکات مهمی اشاره کرده است.

در مورد شرط پنجم لازم است توضیحی بدهم: امام حسن علیه السلام با نوشتن این شرط در واقع به تاریخ پیام مهمی می‌دهد و آن پیام این است که او معاویه را شایسته خلافت نمی‌داند و برای همین هرگز او را امیر مؤمنان خطاب نمی‌کند.

آری امام حسن علیه السلام در این شرایط با معاویه بیعت می‌کند؛ اما این بیعت نوعی سکوت و کناره‌گیری مصلحت‌آمیز است.

آیا می‌دانی امام، بیت المال کوفه را برای چه می‌خواهد؟
 در جنگ صفّین، بیست و پنج هزار نفر از یاران حضرت علی علیه السلام شهید شدند، امام می‌خواهد تا برای همسر و فرزندان این شهیدان، مقرّری معیّن کند تا آنها بتوانند به زندگی خود ادامه بدهند.
 اکنون امام پایین صلح‌نامه را امضا و مهر می‌نماید و این‌گونه است که امام، حماسه صلح را رقم می‌زند.
 امروز، امام حکومت عراق را به معاویه واگذار کرد (حکومتی که بیش از پنج ماه و نیم طول نکشید).
 البته بعضی از شیعیان نمی‌توانند باور کنند که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده و برای همین بسیار ناراحت شده‌اند. (۱۰۴)
 اما ما باید تسلیم دستور امام خود باشیم، وقتی او دستور جنگ می‌دهد جنگ کنیم، وقتی دستور صلح می‌دهد صلح کنیم.
 بذر صلحی را که امام، امروز می‌کارد نیاز به زمان دارد تا جوانه بزند و درخت تنومندی شود و بار دهد.

اگر یاران وفا داری داشتیم

اقامت امام در مدائن، چهل روز طول کشیده است و امروز او تصمیم می‌گیرد تا به سوی کوفه حرکت کند.

او نامه‌ای برای قیس و یارانش که در مَسْکِن [شمال بغداد] اردو زده‌اند می‌فرستد و از آنها می‌خواهد تا به سوی کوفه باز گردند. (۱۰۵)

امام به سوی کوفه حرکت می‌کند و به مسجد کوفه می‌رود، مردم کوفه از او می‌خواهند تا برای آنان سخن بگوید.

مسجد پر از جمعیت است، امام به منبر می‌رود و چنین می‌گوید:

ای مردم! ما امیر شما و مهمان شما بودیم!
ما خاندان پیامبر شما هستیم که خداوند ما را از هر گونه پلیدی پاک نموده است. (۱۰۶)

گوش کن!

امام فقط این دو جمله را تکرار می‌کند.

صدای گریه مردم بلند می‌شود، کسی تا به حال، مسجد کوفه را این چنین ندیده است.

مردم منتظرند تا امام، سخن دیگری بگوید؛ اما آن حضرت فقط همان دو جمله را تکرار می‌کند.

آری امام این گونه دارد حرف دل خود را با مردم کوفه می‌گوید.
آری، شما با من بیعت کردید ولی آن لحظه که به یاری شما نیاز داشتم مرا تنها گذاشتید.

ما از مدینه به شهر شما آمدیم ولی شما چگونه از ما پذیرایی کردید؟! از آن طرف، وقتی معاویه امضای امام حسن علیه السلام را پای صلح نامه می‌بیند بسیار خوشحال می‌شود و در سپاه شام، جشن و شادی بر پا می‌شود. معاویه با عده‌ای از سپاهیان خود به سوی کوفه حرکت می‌کند تا در آنجا مردم کوفه با او بیعت کنند.

آری، او سالهاست که آرزوی تصرف کوفه را داشته است و اکنون به این شهر می‌رود...

معاویه در نزدیکی‌های شهر کوفه است، او دستور می‌دهد تا سپاه شام در نُخَیْلَه [اردوگاه نظامی کوفه] اردو بزنند.

نُخَیْلَه همان اردوگاه بزرگ کوفه است که همیشه حضرت علی علیه السلام وقتی می‌خواست به جنگ برود در آنجا اردو می‌زد.

طبق برنامه قبلی، با رسیدن معاویه به نُخَیْلَه، امام حسن علیه السلام به آنجا می‌رود و با او بیعت می‌کند. (۱۰۷)

آری، تاریخ تکرار می‌شود، یک زمان در مدینه، حضرت علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر مجبور شد با ابوبکر بیعت کند و امروز هم امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت می‌کند.

بعد از بیعت امام حسن علیه السلام، به مردم کوفه هم خبر داده می‌شود تا در روز جمعه برای خواندن نماز به نخيله [اردوگاه نظامی کوفه] بروند. (۱۰۸)

روز جمعه فرا می‌رسد و سپاهیان شام و مردم کوفه، همه، برای خواندن نماز جمعه می‌آیند و امام حسن علیه السلام نیز در این جمع، حاضر است.

نماز به امامت معاویه برگزار می‌شود، بعد از نماز، معاویه به امام حسن علیه السلام می‌گوید: «ای حسن بن علی! برخیز و به مردم اعلام کن که از حکومت کناره‌گیری کرده‌ای و رهبری مسلمانان را به من واگذار نموده‌ای».

امام از جای بر می‌خیزد رو به مردم می‌کند و می‌فرماید:

ای مردم! معاویه گمان می‌کند چون من او را شایستهٔ خلافت

می‌دانستم با او صلح کرده‌ام، اما بدانید این خیال باطلی است.

به خدا سوگند! اگر شما مرا یاری می‌کردید و تنه‌ایم

نمی‌گذاشتید هرگز با او صلح نمی‌نمودم چرا که رهبری امت

اسلامی، به فرمودهٔ پیامبر، از آن من است، اما من برای صلاح

مسلمانان، از حق خود، گذشتم. (۱۰۹)

معاویه به خیال خودش می‌خواست تا پیروزی خود را به رخ

امام حسن علیه السلام بکشد؛ اما سخنان امام، حقایق را روشن ساخت.

آری، امام حسن علیه السلام به مردم فهماند که درست است امروز معاویه به

حکومت رسیده است ولی او خلیفه و رهبر مسلمانان نیست.

شمشیرها و نیزه‌ها را به مسجد بیاورید

بعد از چند روز، معاویه به داخل شهر کوفه می‌آید تا در مسجد کوفه مراسم بیعت برگزار شود.

قرار بر این شده است که همهٔ مردم به مسجد بیایند و با او بیعت کنند. معاویه همراه با اطرافیان خود به سوی کوفه حرکت می‌کند. نگاه کن!

آن مرد کیست که جلوتر از معاویه راه می‌رود و پرچم او را به دوش گرفته است.

او حبیب بن حمّار است، من او را می‌شناسم او یکی از یاران حضرت علی علیه السلام بوده است چرا اکنون پرچم دار معاویه شده است؟ مثل اینکه معاویه او را با پول خریده است.

همسفر خوبم!

خیلی دلم می‌خواهد برای تو خاطره‌ای را نقل کنم.

یک روز حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه، بالای منبر بود و مردم به سخنان او گوش می‌دادند.

ناگهان، آن حضرت به یکی از درهای مسجد [باب الفیل] اشاره کرد و فرمود: «روزی فرا می‌رسد که معاویه از این در، وارد این مسجد می‌شود در حالی که حبیب بن حمار پرچم او را به دوش گرفته است».

حبیب بن حمار از پایین منبر گفت: «یا علی! من از شیعیان و یاوران شما هستم، آخر چگونه ممکن است که پرچم دار معاویه بشوم». (۱۱۰)

آری، حبیب بن حمار آن روز تعجب می‌کرد؛ اما امروز که معاویه به او پول زیادی داده است پرچم معاویه را بر دوش می‌کشد. (۱۱۱)

معاویه از همان دری که حضرت علی علیه السلام پیش بینی کرده است، وارد مسجد کوفه می‌شود.

نگاه کن، امام حسن علیه السلام به مسجد آمده است، معاویه از امام حسن علیه السلام می‌خواهد تا برخیزد و از مردم بخواهد تا با او بیعت کنند.

امام حسن علیه السلام از جای بر می‌خیزد و چنین می‌گوید:

ای مردم!

اگر شما در سرتاسر زمین بگردید غیر از من و برادرم کسی را پیدا نمی‌کنید که جدّ او پیامبر باشد.

آگاه باشید که خلافت و رهبری مسلمانان حقّ من بود و معاویه برای رسیدن به آن به جنگ من آمد و من صلاح امت را در صلح با او یافتم، اکنون بدانید که من با او بیعت کرده‌ام. (۱۱۲)

آیا عمرو عاص را می‌شناسی؟

همان کسی که برای معاویه نقشه‌های زیرکانه می‌ریخت، همان کسی که در جنگ صفّین دستور داد تا قرآن را بر سر نیزه‌ها بکنند.

اکنون او بر می‌خیزد و چنین می‌گوید: «ای مردم عراق! ما و شما همه، مسلمان هستیم؛ اما میان ما اختلاف افتاد و شما در حقّ ما ظلم زیادی نمودید و امروز وقت آن رسیده است که گذشته را جبران کنید و با معاویه بیعت کنید». (۱۱۳)

مردم با معاویه بیعت می‌کنند، ابتدا بزرگان قبیله‌ها و بعد ریش سفیدان پیش قدم می‌شوند.

آنجا را نگاه کن!

قیس کنار امام حسن علیه السلام ایستاده است، همان فرمانده شجاعی که با چهار هزار نفر پیمان بسته بودند که تا پای جان در راه امام خود شمشیر بزنند.

اشک در چشمان او حلقه زده است، او باور نمی‌کرد که چنین روزی را ببیند.

آری، اگر مردم کوفه بی‌وفایی نمی‌کردند، اگر فریب وعده‌های معاویه را نمی‌خوردند، هیچ وقت کار به اینجا نمی‌رسید.

او با خود فکر می‌کند که آیا من هم باید با معاویه بیعت کنم؟

قیس در حالی که اشک در چشمش حلقه زده است رو به امام حسن علیه السلام می‌کند و می‌گوید:

— ای پسر رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که با معاویه بیعت کنم.

— آری.

— ولی من یک قسم مهم خورده‌ام. (۱۱۴)

— چه قسمی؟

— آن روز که معاویه برای من سگه‌های طلا فرستاد، می‌خواست من از شما جدا شوم من قسم خوردم که با معاویه روبرو نشوم مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه باشد.

امام حسن علیه السلام با خود فکر می‌کند اگر همه یاران من مانند قیس این‌گونه باوفا بودند کار به اینجا کشیده نمی‌شد.

به معاویه خبر می‌دهند که قیس چنین قسمی خورده است، او خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: «مگر قیس قسم نخورده است که مرا ملاقات نکند مگر اینکه بین من و او شمشیر و نیزه‌ها باشد، اکنون، چند شمشیر و نیزه

در مقابل من قرار دهید تا قسم قیس درست باشد». اطرافیان معاویه نیزه و شمشیرهایی را مقابل معاویه می‌گذارند و قیس به نزد معاویه می‌رود و با او بیعت می‌کند. (۱۱۵)

در اوج مردانگی

اکنون همه مردم با معاویه بیعت کرده‌اند، او سرمست پیروزی ظاهری خود می‌باشد برای همین به بالای منبر می‌رود و با غرور خاصی این چنین می‌گوید:

ای مردم کوفه! به خدا قسم من با شما به جنگ نپرداختم تا شما نماز بخوانید و روزه بگیرید.

جنگ من با شما برای این بود که می‌خواستم امیر شما گردم، اکنون خداوند مرا به آرزویم رساند.

در صلح‌نامه‌ای که من با حسن بن علی امضا کردم، شرایطی ذکر شده است و من هم آنها را امضا و مهر کرده‌ام اما بدانید که من همه آن شرایط را زیر پا می‌نهم و به هیچ یک از آنها عمل نخواهم نمود. (۱۱۶)

ناگهان، مردم کوفه عصبانی می‌شوند، از هر گوشه مسجد سر و صدا بلند می‌شود، آشوبی بر پا می‌شود.

ترس بر دل معاویه می‌نشیند، به راستی معاویه چه اشتباه بزرگی کرد که

چنین حرفی را زد، او اکنون پشیمان است و نمی‌داند چه کند. (۱۱۷)
مُسیَّب یکی از یاران امام حسن علیه السلام است، او از جای خود بر می‌خیزد و به
نزد امام حسن علیه السلام می‌آید و می‌گوید:

— جانم به فدایت، چرا شما با معاویه بیعت کردید و ما را امر به بیعت با او
نمودید؟ در حالی که شما نیروهای زیادی داشتید و می‌توانستید با او
جنگ کنید.

— الان می‌خواهی چه بگویی؟

— من می‌گویم که بیعت خود را با معاویه بشکنید و همین الآن دستور
جنگ بدهید برای این که معاویه، به شرایطی که در صلح نامه آمده است
عمل نخواهد نمود.

— ای مُسیَّب، آیا درست است که ما به پیمان خود وفا نکنیم؟ ما با معاویه
بیعت کرده‌ایم و هیچگاه پیمان خود را نمی‌شکنیم، اگر ما می‌خواستیم از
راه نیرنگ و فریب وارد شویم، هرگز دشمنان بر ما پیروز نمی‌شدند. (۱۱۸)
آری، کافی بود؛ امام از این فرصت استفاده کند و به مردم اجازه قیام را
بدهد و آن وقت، همین مردم، در همین مجلس، کار معاویه را تمام
می‌کردند.

درست است که معاویه فاسق است؛ اما در مرام امام حسن علیه السلام، نامردی
وجود ندارد.

اگر امام دستور حمله به معاویه را می‌داد تاریخ به گونه‌ای دیگر رقم
می‌خورد؛ اما همه اینها به قیمت یک نامردی بود.

در این معامله مهم، امام حسن علیه السلام مردانگی را انتخاب کرد و همین، رمز
بقای نام اوست.

برای همین است که هر کس با مکتب شیعه آشنا می‌شود
شیفته‌اش می‌شود.

امام حسن علیه السلام را نگاه کن!

۸۸..... در قصر تنهایی

چه استوار بر قلّه مردانگی ایستاده و به همه تاریخ، درس مرّوت و
جوانمردی می دهد.

کاش پیش از این مرده بودی!

هنوز مسجد پر از هیاهو و آشوب است، ترس، تمام وجود معاویه را فرا گرفته است.

آیا حُجْر [بن عدی] را می‌شناسی؟

او یکی از بهترین یاران حضرت علی علیه السلام می‌باشد. (۱۱۹)

او از جای خود بلند می‌شود و به سوی امام حسن علیه السلام می‌آید.

از ظاهر او معلوم است که بسیار ناراحت است، او با امام سخن می‌گوید.

من نمی‌دانم سخن او را برای شما نقل کنم یا نه؟

اما بگذار تا آنچه را می‌شنوم برای تو بگویم، آری تو باید با غربت و

مظلومیت امام حسن علیه السلام بیش از این آشنا شوی.

او به امام حسن علیه السلام می‌گوید: «کاش، پیش از این مرده بودی و ما هم، همه،

مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم، ببین که چگونه ما شکست

خورده‌ایم و اهل شام پیروز شدند». (۱۲۰)

این سخن بر امام بسیار گران می‌آید، آخر حُجْر یکی از بهترین شیعیان

می‌باشد، سخن او آن هم در حضور معاویه، دل امام را به درد می‌آورد.

نگاه کن، امام از جای خود بر می خیزد و از مسجد بیرون می رود. (۱۲۱)
 آری، سخن معاویه این قدر امام را ناراحت نکرد که سخن این دوست!
 با خارج شدن امام از مسجد، مردم هم، کم کم به خانه های خود می روند.
 اکنون، حُجْر در خانه خود نشسته است و در فکر است که چرا آن سخن
 را به امام حسن علیه السلام گفته است، او با خود می گوید: «آخر مگر او امام من
 نیست، مگر من نباید تسلیم او باشم، چرا من چنین سخنی را در حضور
 معاویه به امام خود گفتم، چرا او را دشمن شاد نمودم؟».

او نمی داند چه کند، خیلی دلش می خواهد که به دیدار امام حسن علیه السلام برود
 اما خجالت می کشد.

ناگهان در خانه به صدا در می آید، امام حسن علیه السلام کسی را فرستاده تا از
 حُجْر دعوت کند که به خانه او بیاید.

حُجْر خیلی خوشحال می شود و با عجله به سوی خانه امام حسن علیه السلام
 می رود.

او وارد خانه امام می شود تا نگاهش به آن حضرت می خورد شروع به
 گریه کردن می کند.

امام نگاهی به او می کند و می گوید: «ای حُجْر، من با معاویه صلح کردم تا
 شیعیان باقی بمانند، اگر من این کار را نمی کردم معاویه، همه شیعیان را
 می کشت». (۱۲۲)

در این میان که امام حسن علیه السلام با حُجْر سخن می گوید یکی از یاران ایشان
 به نام سفیان وارد می شود.

نمی دانم آیا تا به حال نام او را شنیده ای؟

او یکی از بهترین یاران امام حسن علیه السلام می باشد، او گل سرسبد همه شیعیان
 زمان خود است. (۱۲۳)

سفیان تا نگاهش به امام می خورد چنین می گوید:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ: سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را ذلیل و خوار

نمودی».

همسفر خوبم!

آن روز که امام حسن علیه السلام قصد جنگ داشت مردم گروه گروه به معاویه می پیوستند و او را تنها می گذاشتند، امروز هم که او صلح کرده است بهترین یارانش با او این گونه سخن می گویند.

حتماً می خواهی بدانی که امام حسن علیه السلام در جواب سفیان چه می گوید. امام جواب سلام او را می دهد و از او می خواهد تا بنشیند و به سخنان او گوش بدهد.

امام برای او سوره قدر را می خواند.

﴿ اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴾

ای سفیان، بدان که شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است. (۱۲۴) امام می خواهد به او بفهماند که نگاه به حکومت ظاهری معاویه نکن، درست است که او اکنون بر تمام کشورهای اسلامی حکومت دارد؛ اما حکومت واقعی از آن امام است.

آری شب قدر که فرا می رسد فرشتگان بر من نازل می شوند و پرونده سرنوشت همه مخلوقات را به نزد من می آورند، حکومت حقیقی در شب قدر است.

هر کس مرا می شناسد که می شناسد

معاویه برای شهرهای مختلف، حاکم معین می کند و اکنون تصمیم دارد تا به شام برگردد.

او قبل از سفر خود دستور می دهد تا همه مردم کوفه به مسجد بیایند. مسجد کوفه پر از جمعیت است، اکنون او می خواهد برای مردم سخنرانی کند برای همین بالای منبر می رود و می گوید:

ای مردم! همانا حسن بن علی خود را شایسته رهبری مسلمانان نمی دانست و برای همین امر رهبری و خلافت را به من واگذار کرد زیرا مرا شایسته این مقام می دانست. (۱۲۵)

آری، معاویه می داند که صلح امام حسن علیه السلام یک نوع کناره گیری محسوب می شود و او می خواهد هر طور شده یک تأیید از آن حضرت برای حکومت خود بگیرد.

اما او نمی داند که امام حسن علیه السلام، هیچ گاه نخواهد گذاشت او به این هدف خود برسد.

تا سخن معاویه به اینجا می رسد امام حسن علیه السلام از جای خود بلند می شود

و چنین می گوید:

ای مردم! شما می دانید که من فرزند رسول خدا هستم، من از پیامبر هستم و پیامبر از من است.

آیا آیه تطهیر را فراموش کرده‌اید؟ آن روزی که پیامبر، من، پدر و مادر و برادرم را در زیر عبای خود جمع کرد و رو به آسمان کرد و فرمود: "خدایا! اینان، خاندان من هستند از تو می خواهم هر گونه پلیدی را از ایشان دور گردانی".

و این گونه بود که خداوند، آیه تطهیر را نازل کرد:

﴿ اِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾

«و خداوند می خواهد شما خاندان را از هر پلیدی پاک کند».

امروز، چه شده است که معاویه خیال می کند من او را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار این مقام نمی دانم؟!

ای مردم، معاویه، دروغ می گوید، خاندان پیامبر به حکم قرآن، شایستگی خلافت و رهبری مسلمانان را دارند.

اما بعد از وفات پیامبر، مسلمانان همواره به خاندان پیامبرشان ظلم و ستم نموده‌اند.

امت اسلام با چشم خود دیدند که پیامبر در روز غدیر خم، پدر مرا به عنوان جانشین خود معین نمود اما از پدر من روی گردانیدند و با دیگری بیعت نمودند. (۱۲۶)

معاویه از این که امام حسن علیه السلام این گونه دارد حقایق را برای مردم بیان می کند به وحشت می افتد.

آری، امروز در پای منبر، بزرگان شام نشسته‌اند، اهل شام تاکنون چنین سخنانی را نشنیده‌اند، دیگر صلاح نیست که اهل شام حقایق را بشنوند. اهل شام خیال می کنند که حضرت علی علیه السلام نماز هم نمی خوانده؛ اما امروز می شنوند که حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام به حکم قرآن معصوم

هستند و خدا آنها را از هر گناه و معصیتی پاک نموده است .
 معاویه آشفته است، چه کند؟ باید هر طوری هست سخن امام حسن علیه السلام
 را قطع کند، چه بگوید، او چه فضیلتی برای خود یا پدرش دارد که
 بگوید؟

او چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه زبان به فحش و ناسزا باز کند، زبانم لال، او
 بالای منبر به حضرت علی علیه السلام جسارت می‌کند، هر چه دلش می‌خواهد و
 می‌تواند ناسزا می‌گوید. (۱۲۷)

در این میان امام حسین علیه السلام از جا بر می‌خیزد تا جواب معاویه را بدهد،
 امام حسن علیه السلام به او اشاره می‌کند که بنشیند. (۱۲۸)
 معاویه آنقدر با صدای بلند ناسزا می‌گوید که دیگر خسته می‌شود، اکنون
 نوبت آن است که امام حسن علیه السلام جواب بدهد:

ای کسی که حضرت علی علیه السلام را به بدی یاد کردی، بدان که من
 حسن هستم و تو معاویه، پدر من علی است و پدر تو
 ابوسفیان!

مادر من فاطمه دختر پیامبر است و مادر تو هند جگر خوار!
 جد من محمد است و جد تو حرب!
 خدایا! تو آن کسی را لعنت کن که حسب و نسبش از دیگری
 پست‌تر است! (۱۲۹)

ناگهان صدای «آمین» در فضای مسجد می‌پیچد .
 سکوت بار دیگر مجلس را فرا می‌گیرد، معاویه سر خود را پایین انداخته
 است .

سپاهیان شام که اکنون، اینجا نشسته‌اند بسیار مشتاق هستند که
 امام حسن علیه السلام به سخن خود ادامه بدهد .

بار دیگر صدای امام در فضای مسجد می‌پیچد:
 هر کس که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس که مرا نمی‌شناسد،

بداند:

من حسن، پسر رسول خدا هستم.
من پسر آن کسی هستم که به پیامبری مبعوث شد و فرشتگان
آسمان بر او درود می فرستند.
من فرزند آن کسی هستم که دعایش مستجاب بود و شبِ معراج به
آسمانها سفر کرد.
من فرزند مکه و منایم.
من فرزند رکن و مقامم.
من فرزند مشعر و عرفاتم.
من کسی هستم که حقم را غضب کردند.
من سید جوانان اهل بهشتم. (۱۳۰)

خواننده خوبم!

این مجلس، اولین ثمره صلح امام حسن علیه السلام است، ببین که چگونه بزرگان
شام به فکر فرو رفته اند.
آری، تبلیغات معاویه، کاری با آنها کرده بود که آنها امام حسن علیه السلام را به
عنوان شخص کافر و گنهکار می شناختند؛ اما امروز واقعیت برای آنها
آشکار شد، همه اینها به برکت حماسه صلح است.

به سوی مدینه می‌رویم

معاویه یکی از نیروهای خود را به عنوان امیر کوفه معین می‌کند و خودش به سوی شام حرکت می‌کند. (۱۳۱)

اکنون، امام حسن علیه السلام تصمیم می‌گیرد تا به مدینه بر گردد، همه مردم با خیر می‌شوند و برای خداحافظی با امام می‌آیند. قافله خاندان بنی هاشم آماده حرکت است، امام حسین علیه السلام، عباس، زینب، و... آماده سفر شده‌اند.

- آری، شما قدر خاندان پیامبر خود را ندانستید و ما برای همیشه از این شهر می‌رویم.

امام دستور حرکت را می‌دهد و کاروان به سوی مدینه حرکت می‌کند. صدای زنگ شترها با صدای گریه زنان و مردان کوفه در هم می‌آمیزد. (۱۳۲)

همه با خود فکر می‌کنند که آیا ما بار دیگر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را در شهر خود خواهیم دید؟ زنان با خود این سؤال را دارند که آیا می‌شود یک بار دیگر زینب به شهر

ما بیاید؟

کاروان از دروازه شهر کوفه بیرون می‌رود و راه حجاز را در پیش می‌گیرد.

آری، قهرمان حماسه صلح به سوی حرم جدش می‌رود. او می‌رود؛ اما چه پیروزمندانه می‌رود، چرا که او با حماسه صلح خود، اسلام را زنده کرده است.

او همه برنامه‌هایی را که معاویه برای نابودی اسلام کشیده بود، نقش بر آب کرده است.

هر مسلمانی در هر کجای دنیا و در هر زمانی، مدیون این حماسه بزرگ است.

همسفر خوبم!

سفر ما به پایان رسید؛ اما از تو می‌خواهم از جای خود بر خیزی، و به شرق و غرب دنیای اسلام بروی، و چون موقع اذان فرا برسد و از گلدسته‌های مساجد صدای الله اکبر را بشنوی به همه بگویی که: این صدای حماسه امام حسن علیه السلام است که از گلدسته‌ها به گوش می‌رسد.

بيوستها

- ١ . وذلك في يوم الجمعة الحادي والعشرين من شهر رمضان سنة أربعين من الهجرة الإرشاد ج ٢ ص ٨.
- ٢ . أسأل الله أن يجعل لي منهم فرجاً عاجلاً، فوالله لولا طمعي عند لقاء عدوي في الشهادة، وتوطيني نفسي على المنية، لأحبيت ألا ألقى مع هؤلاء يوماً واحداً، ولا ألتقي بهم أبداً: نهج البلاغة ج ٣ ص ٦٥؛ الغارات ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٣٣ ص ٥٦٥ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ٦ ص ٩٣، تاريخ الطبري ج ٤ ص ٨٣.
- ٣ . وإنما أراد بهذا ألا يعلم أحد من أعدائه موضع قبره: فرحة الغري ص ٦١، بحار الأنوار ج ٤٧ ص ٢١٤؛ ودُفن علي رضي الله عنه وصلى عليه الحسن وكبر خمساً، فلا يعلم أحد أين دُفن: الأخبار الطوال ص ٢١٦.
- ٤ . فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وقال:.... قد دُفن في هذه الليلة رجل لم يدركه الأولون بعلم والآخرين بحلم، ولقد كان النبي ﷺ إذا قدمه للحرب فجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره...: كتاب الفتوح ج ٤ ص ٢٨٢.
- ٥ . من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد النبي ﷺ... أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن الداعي إلى الله، أنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين، وأنا من أهل بيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً... وأنا من أهل البيت الذين افترض الله موذتهم وولايتهم...: الأمالي للطوسي ص ٢٧٥، كشف الغمة ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٤٣

- ص ٣٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٢٦، فضائل أمير المؤمنين لابن عقدة ص ١٣٢، غاية المرام ج ٢ ص ٣٢٥.
- ٦ . أمرني رسول الله ﷺ أن أرسل إلى عليٍّ وفاطمة والحسن والحسين...: الأمالي للطوسي ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩.
- ٧ . اعتنق علياً بيمينه والحسن بشماله والحسين على بطنه... اللهم إن هؤلاء أهلي وعترتي، فأذهب عنهم الرجس...: تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٤٣، الأمالي للطوسي ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٨٧، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١٩٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٨٧، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٥، تفسير فرات ص ١١١، كشف الغمة ج ١ ص ٤٦، شواهد التنزيل للحسكاني ج ٢ ص ١١٥، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٨، نظم درر السمطين ص ٢٣٩، تفسير الألوسي ج ٢٢ ص ١٥، تاريخ دمشق ج ١٤ ص ١٣٩، ينابيع المودة ج ٢ ص ٤٣١.
- ٨ . فقام عبد الله بن عباس بين يديه فقال: معاشر الناس، هذا ابن نبيكم ووصي إمامكم فبايعوه: كشف الغمة ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٦٢، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٦.
- ٩ . فقالوا: ما أحبه إلينا وأوجب حقه علينا وأحقه بالخلافة. وبادروا إلى بيعته راغبين...: مقاتل الطالبين ص ٣٣، الإرشاد للمفيد ج ٢ ص ٨.
- ١٠ . أنت خليفة أبيك ووصيه، ونحن السامعون المطيعون لك، فمرنا بأمرك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣.
- ١١ . وبايعه أكثر من أربعين ألفاً كانوا قد بايعوا أباه على الموت، وكانوا أطوع للحسن وأحب له...: أسد الغابة ج ٢ ص ١٣؛ البته "حافظ عجلي" در كتاب خود، عدد بيعت كندگان با امام حسن ٧٧ را هفتاد هزار نفر را ذکر کرده است: بايع الحسن بعد وفاه علي سبعون ألفاً: معرفة الثقات ج ١ ص ٢٩٦.
- ١٢ . فرتب العمال وأمر الأمراء وأنفذ عبد الله بن العباس إلى البصرة، ونظر في الأمور: الإرشاد ج ٢ ص ٩، كشف الغمة ج ٢ ص ١٦١؛ فأقام الحسن بالكوفة شهرين كاملين لا ينفذ إلى معاوية أحداً ولا ذكر المسير إلى الشام: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٣.
- ١٣ . وبقي نحو سبعة أشهر خليفة بالعراق وما وراءه من خراسان والحجاز واليمن وغير ذلك...: أسد الغابة ج ٢ ص ١٣.
- ١٤ . فإنك تعلم أنني أحق بهذا الأمر منك عند الله وعند كل أواب حفيظ ومن له قلب منيب. واتفق الله ودع البغي واحقن دماء المسلمين، فوالله ما لك خير في أن تلقى الله من دمائهم بأكثر مما أنت لاقية به، وادخل في السلم والطاعة ولا تنازع الأمر أهله ومن هو أحق به منك، ليطفئ الله

- النائرة بذلك ويجمع الكلمة ويصلح ذات البين، وإن أنت أبيت إلا التماذي في غيِّك سرت إليك بالمسلمين فحاكمتك حتَّى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين: مقاتل الطالبين ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٠، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٤.
- ١٥ . وقد علمت أن أباك سار إلينا فحاربنا، ثم صار من أمره إلى أن اختار رجلاً واختارنا رجلاً؛ ليحكمنا بما يصلح عليه أمر الأمة وتعود به الألفة والجماعة، وأخذنا على الحكمين بذلك عهد الله وميثاقه، وأخذنا منّا مثل ذلك على الرضا بما حكما، ثم أنّهما اتَّفقا على خلع أبيك فخلعاه، فكيف تدعوني إلى أمرٍ إنّما تطلبه بحقّ أبيك وقد خرج أبوك منه؟ فانظر لنفسك أبا محمّد ولدينك والسلام: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٦.
- ١٦ . ودسّ معاوية رجلاً من بني حمير إلى الكوفة ورجلاً من بني القين إلى البصرة؛ يكتبان إليه بالأخبار ويفسدوا على الحسن عليه السلام الأمور...: مقاتل الطالبين ص ٣٣، الإرشاد ج ٢ ص ٩.
- ١٧ . عرف ذلك الحسن، فأمر باستخراج الحميري من عند حجاج بالكوفة، فأخرج فأمر بضرب عنقه، وكتب إلى البصرة فاستخرج القيني من بني سليم وضربت عنقه: الإرشاد ج ٢ ص ٩، وراجع كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦١، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ١٦ ص ٣١.
- ١٨ . أما بعد، فإنك دسست الرجال للاحتيال والاعتيال، وأرصدت العيون كأنك تحبّ اللقاء، وما أوشك ذلك فتوقّعه إن شاء الله...: الإرشاد ج ٢ ص ٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦١.
- ١٩ . وكتب الحسن إلى معاوية مع جُنْدَب بن عبد الله الأزدي...: مقاتل الطالبين ص ٣٤، فأجابته معاوية على يدي جُنْدَب الأنصاري موصل كتاب الحسن: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٤.
- ٢٠ . فلو علمت أنك أضبط منّي للرعية وأحوط على هذه الأمة وأحسن سياسة وأقوى على جمع الأموال وأكيد للعدوّ، لأجبتك إلى ما دعوتني إليه، ورأيتك لذلك أهلاً، ولكن قد علمت أنّي أطول منك ولأية، وأقدم منك لهذه الأمة تجرّبة، وأكبر منك سنّاً فأنت أحقّ أن تجيبني إلى هذه المنزلة التي سألتني، فادخل في طاعتي ولك الأمر من بعدي، ولك ما في بيت مال العراق بالغاً ما بلغ، تحمله إلى حيث أحببت، ولك خراج أيّ كور العراق شئت، معونة لك على نفقتك، يجيئها أمينك، ويحملها إليك في كلّ سنة...: مقاتل الطالبين ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٠، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٦.
- ٢١ . ثمّ كتب إلى عمّاله على النواحي بنسخة واحدة: من عبد الله معاوية أمير المؤمنين إلى فلان بن فلان ومن قبله من المسلمين. سلام عليكم، فيأتي أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد، فالحمد لله الذي كفاكم مؤونة عدوّكم وقتل خليفتمكم، إن الله بلطفه وحسن صنعه

أتاح لعلمي بن أبي طالب رجلاً من عبادة فاغتاله فقتله، فترك أصحابه متفرقين مختلفين، وقد جاءتنا كتب أشرفهم وقادتهم يلتمسون الأمان لأنفسهم وعشائهم، فأقبلوا إلي حين يأتيكم كتابي هذا بجهدكم وجندكم وحسن عدتكم، فقد أصبتم بحمد الله الثأر وبلغتم الأمل، وأهلك الله أهل البيغي والعدوان، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته: شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٧.

٢٢ . ثم تكلم عتبة بن أبي سفيان، فكان أول ما ابتدأ به أن قال: يا حسن، إن أباك كان شرّ قريش لقريش، أقطعه لأرحامها، وأسفكه لدمائها، وإنك لمن قتلة عثمان، وإن في الحق أن نقتلك به، وإن عليك القود في كتاب الله عز وجل، وأنا قاتلوك به، فأما أبوك فقد تفرّد الله بقتله فكفناه، وأما رجاؤك للخلافة فلست منها، لا في قدحة زندك...: الاحتجاج ج ١ ص ٤٠٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٧١.

٢٣ . فأقسمت عليك بحقي لما أعمدت سيفك وكففت يدك...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٨. ٢٤ . يا أمير المؤمنين، علام تمنع الناس من قتالهم؟ فقال: أقسمت عليك يا ابن أخي لما كففت يديك...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٨.

٢٥ . فمنعهم من ذلك الحسن وابن الزبير ومحمد بن طلحة... وخرج الحسن بن علي...: تاريخ دمشق ج ٣٩ ص ٤٣٥.

٢٦ . قال علي رضي الله عنه للحسن: إئت الرجل، قال: قد فعلت، فأقسم عليّ إلا رجعت...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢١٣.

٢٧ . كان طلحة قد استولى على أمر الناس في الحصار، وأمرهم بمنع من يدخل عليه والخروج من عنده، وأن يدخل الماء عليه...: الغدير ج ٩ ص ٢٠٥.

٢٨ . فبعث إليه علي ثلاث قرب مملوءة من الماء، مع نفر من بني هاشم...: الفتوح ج ٢ ص ٤١٧، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٤١؛ فحاصروه، فأدخل معه جرار الماء والطعام إلى داره ومعه فتيان قريش فيهم الحسن بن علي...: تاريخ المدينة ج ٤ ص ١٢٠٦؛ فكان أولهم إنجاداً لهم عليّ وأم حبيبة، جاء علي في الغلس فقال: يا أيها الناس، إن الذي تصنعون...: تاريخ دمشق ج ٣٩ ص ٤٣٤، تاريخ الطبري ج ٣ ص ٤١٧.

٢٩ . وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية: فإننا معك، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥.

٣٠ . دس معاوية إلى عمرو بن حريث، والأشعث بن قيس، وإلى حجر بن الحجر، وشبث بن ربعي، دسيساً أفرد كل واحد منهم بعين من عيونهم، أنك إن قتلت الحسن بن علي فلك مثنا ألف درهم، وجند من أجناد الشام، وبنيت من بناتي: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٥، بحار الأنوار

- ج ٤٤ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٩.
- ٣١ . وبلغ الحسن خبره ومسيره نحوه، وأنه قد بلغ جسر منبج، فتحرّك عند ذلك، وبعث حجر بن عدي فأمر العمّال والناس بالتهيؤ للمسير: مقاتل الطالبين ص ٣٩، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٨.
- ٣٢ . ثمّ وجه إليه قائداً في أربعة آلاف، وكان من كنده، وأمره أن يعسكر بالأنبار ولا يحدث شيئاً حتّى يأتيه أمره، فلمّا توجه إلى الأنبار ونزل بها... الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، مدينة المعاجز ج ٣ ص ٤٠٣.
- ٣٣ . علم معاوية بذلك، بعث إليه رسلاً وكتب إليه معهم: إنك إن أقبلت إليّ أولك بعض كور الشام والجزيرة، غير منفس عليك، وأرسل إليه بخمسمئة ألف درهم... الهداية الكبرى ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤.
- ٣٤ . فقبض الكندي عدوّ الله المال، وقلب على الحسن، وصار إلى معاوية في مئتي رجل من خاصّته وأهل بيته... الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣.
- ٣٥ . فبعث إليه رجلاً من مراد في أربعة آلاف، وتقدّم إليه بمشهد من الناس، وتوكّد عليه... فحلف له بالأيمان التي لا تقوم لها الجبال أنّه لا يفعل... الهداية الكبرى ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤.
- ٣٦ . فلمّا توجه إلى الأنبار، أرسل معاوية إليه رسلاً وكتب إليه بمثل ما كتب إلى صاحبه، وبعث إليه بخمسة آلاف درهم، ومناه أيّ ولاية أحبّ من كور الشام والجزيرة، فقلب على الحسن، وأخذ طريقه إلى معاوية، ولم يحفظ ما أخذ عليه من العهود... الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٣.
- ٣٧ . ثمّ كتب معاوية إلى الحسن عليه السلام: يا ابن عمّ، لا تقطع الرحم الذي بيني وبينك، فإنّ الناس قد غدروا بك وبأبيك من قبلك: الهداية الكبرى ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٤.
- ٣٨ . فخرج الحسن عليه السلام وصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: أما بعد، فإنّ الله كتب الجهاد على خلقه وسمّاه كرهاً، ثمّ قال لأهل الجهاد من المؤمنين: «وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»، فلستم أيّها الناس نائلين ما تحبون إلّا بالصبر على ما تكرهون. بلغني أنّ معاوية بلغه أنّنا كُنّا أزمعنا على المسير إليه فتحرّك لذلك، اخرجوا رحمكم الله إلى معسكركم بالنخيلة حتّى ننظر وتنظروا ونرى وتروا... مقاتل الطالبين ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٥.
- ٣٩ . وإنّه في كلامه ليتخوّف خذلان الناس له، قال: فسكنوا، فما تكلم منهم أحد، ولا أجابه بحرف... شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٨.
- ٤٠ . فلمّا رأى ذلك عدي بن حاتم فقال: أنا ابن حاتم، سبحان الله! ما أقيح هذا المقام! ألا

- تجيبون إمامكم وابن بنت نبيكم؟ أين خطباء مضر؟ أين المسلمون؟... ثم استقبل الحسن بوجهه فقال: أصاب الله بك المرشد وجنبتك المكاره، ووقفك لما يُحمد ورده وصدرة، قد سمعنا مقاتلتك وانتهينا إلى أمرك، وسمعنا لك وأطعناك فيما قلت وما رأيت، وهذا وجهي إلى معسكري، فمن أحب أن يوافيني فليواف! ثم مضى لوجهه، فخرج من المسجد ودأبته بالباب، فركبها ومضى إلى النخيلة...: مقاتل الطالبين ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٥.
- ٤١ . وقام قيس بن سعد بن عبادة الأنصاري، ومعل بن قيس الرياحي، وزباد بن صعصعة التيمي، فأنبوا الناس ولا موهم وحرّضوهم، وكلموا الحسن عليه السلام بمثل كلام عدي بن حاتم في الإجابة والقبول...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٩.
- ٤٢ . وخرج الحسن إلى العسكر، واستخلف على الكوفة المغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب...: نفس المصدرين السابقين.
- ٤٣ . فاجتمعت العساكر إلى معاوية، وروي أنهم بلغوا ستين ألفاً، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبين ص ٣٩.
- ٤٤ . لو سلّمت له الأمر فأيم الله لا ترون فرجاً أبداً مع بني أمية، والله ليسومونكم سوء العذاب، حتّى تتمنّوا أن عليكم جيشاً جيشاً، ولو وجدت أعواناً ما سلّمت له الأمر؛ لأنه محرّم على بني أمية...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٧٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٥.
- ٤٥ . فسار حتّى أتى حَمَامَ عمر، ثم أخذ على دير كعب، فنزل ساباط دون القنطرة، وبات هناك...: مقاتل الطالبين ص ٤٥، الإرشاد ج ٢ ص ١١، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٦.
- ٤٦ . سار الحسن عليه السلام في عسكر عظيم حتّى نزل دير عبد الرحمن، فأقام به ثلاثاً حتّى اجتمع الناس...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٩.
- ٤٧ . ثم دعا عبّيد الله بن العباس فقال له: يا ابن عمّ، إنّي باعث معك اثني عشر ألفاً من فرسان العرب وقراء مصر، الرجل منهم يزيد الكتيبة، فسر بهم، وألن لهم جانبك، وابسط لهم وجهك، وافرش لهم جناحك، وأذنهم من مجلسك، فإنهم بقيّة ثقات أمير المؤمنين عليه السلام، وسر بهم على شطّ الفرات حتّى تقطع بهم الفرات، حتّى تسير بمسكن، ثم امض حتّى تستقبل بهم معاوية، فإن أنت لقيته فاحتبسه حتّى آتيك، فإنّي على أترك وشيكاً، وليكن خبرك عندي كلّ يوم، وشاور هذين -يعني قيس بن سعد- وسعيد بن قيس، وإذا لقيت معاوية فلا تقاتله حتّى يقاتلك، فإن فعل فقاتله، فإن أصبت فقيس بن سعد على الناس...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٣٩.
- ٤٨ . كان مثل البعير جسمًا، وكان خفيف اللحية...: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٣٢٦؛ رأيت

- قیس بن سعد وكان قد خدم النبي ﷺ عشر سنين...: التاريخ الكبير ج ٧ ص ١٤١؛ عن أنس قال: كان منزلة قيس بن سعد بن عبادة من النبي ﷺ بمنزلة الشرط من الأمير: الجرح والتعديل ج ٧ ص ٩٩، مشاهير علماء الأمصار لابن حبان ص ١٠١.
- ٤٩ . قيس بن سعد بن عبادة، وهو ممن لم يبايع أبا بكر...: رجال الطوسي ص ٧٩، برأى اطلاع بيشر از ترجمه قيس بن سعد مراجعه كنيد به: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ١٧٨، خلاصة الأقوال ص ٢٣١، رجال ابن داوود ص ١٥٥، نقد الرجال ج ٤ ص ٥٨، جامع الرواة ج ٤ ص ٥٨، طرائف المقال ج ٢ ص ١٤٥، التحرير الطاووسي ص ٤٧٢، إكليل المنهج ص ٥٦٥، معجم رجال الحديث ج ١٥ ص ٩٦.
- ٥٠ . على ميمنة عليّ، قيس بن سعد بن عبادة: تاريخ خليفه بن خياط ص ١٤٩.
- ٥١ . كان رجلاً طوّالاً يركب الفرس المشرف ورجلاه يخطآن في الأرض...: شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٤؛ كانت لعلی يدان -يعني قيس بن سعد والاشتر-...: أنساب الأشراف ص ٣٩٩.
- ٥٢ . وسار عن الكوفة إلى لقاء معاوية، وكان قد نزل مسكن...: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٥٤؛ إنهم نازلوا معاوية بقرية يقال لها الحبونية، بإزاء مسكن...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣؛ ومسكن بالفتح ثم السكون وكسر الكاف: موضع على نهر دجيل قريباً من أواني عند دير الجاثليق: معجم البلدان ج ٥ ص ١٢٧.
- ٥٣ . فلما كان الليل أرسل معاوية إلى عبيد الله بن عباس أن الحسن قد راسلني في الصلح، وهو مسلم الأمر إليّ، فإن دخلت في طاعتي الآن كنت متبوعاً، وإلا دخلت وأنت تابع، ولك إن أحببتني الآن أن أعطيك ألف ألف درهم، أعجل لك في هذا الوقت نصفها، وإذا دخلت الكوفة النصف الآخر: مقاتل الطالبين ص ٤٢، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٢.
- ٥٤ . فانسأل عبيد الله ليلاً فدخل عسكر معاوية، فوفي له بما وعده، وأصبح الناس ينتظرونه أن يخرج فيصلي بهم، فلم يخرج، حتى أصبحوا فطلبوه فلم يجدوه، فصلّى بهم قيس بن سعد بن عبادة، ثم خطبهم فثبتهم، وذكر عبيد الله فنال منه، ثم أمرهم بالصبر والنهوض إلى العدو، فأجابوه بالطاعة، وقالوا له: انهض بنا إلى عدونا على اسم الله، فنهض بهم...: نفس المصدرين السابقين.
- ٥٥ . خرج إليهم بسر بن أرطاة، فصاحوا إلى أهل العراق: ويحكم، هذا أميركم عندنا قد بايع، وإمامكم الحسن قد صالح، فعلام تقتلون أنفسكم؟...: نفس المصدرين السابقين.
- ٥٦ . جعل أهل العراق يتوجهون إلى معاوية قبيلة بعد قبيلة، حتى خفّ عسكره [عسكر قيس]، فلما رأى ذلك...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩.

- ٥٧ . تعداد ياران قيس چهار هزار نفر ذکر شده است، این مطلب از نقل زیر استفاده می شود: قد روي أنّ الحسن لَمَّا صالح معاوية اعتزل قيس بن سعد في أربعة آلاف، وأبى أن يبايع...: مقاتل الطالبين ص ٤٧، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٨.
- ٥٨ . وكتب معاوية إلى قيس بن سعد يدعو ويمنيه، فكتب إليه قيس: لا والله لا تلقاني أبداً إلا بيني وبينك الرمح...: مقاتل الطالبين ص ٤٢، الغدير ج ٢ ص ٨٤، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٢.
- ٥٩ . فكتب إليه معاوية لَمَّا يئس منه: أمّا بعد، فإنك يهودي ابن يهودي، تشقي نفسك وتقتلها فيما ليس لك، فإن ظهر أحبّ الفريقين إليك نبذك وعزلك: الغدير ج ٢ ص ٩٩.
- ٦٠ . فكتب إليه قيس بن سعد: أمّا بعد، فإنما أنت وثن ابن وثن، دخلت في الإسلام كرهاً، وأقمت فيه فرقاً، وخرجت منه طوعاً، ولم يجعل الله لك فيه نصيباً، لم يقدم إسلامك، ولم يحدث نفاقك، ولم تزل حرباً لله ولرسوله، وحزباً من أحزاب المشركين، وعدوّ الله ونبّيه...: مقاتل الطالبين ص ٤٣.
- ٦١ . فقتل من أصحاب معاوية جماعة وجرح منهم بشر كثير، وكذلك من أصحاب قيس بن بشر...: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٩.
- ٦٢ . وإني والله لا أقاتله أبداً حتّى لا أجد من قتاله بدأ...: تاريخ الطبري ج ٤ ص ١٢٥.
- ٦٣ . دس معاوية إلى عمرو بن حريث، والأشعث بن قيس، وإلى حجر بن الحاجر، وشبث بن ربعي، دسيساً أفرد كل واحد منهم بعين من عيونهم: إنك إن قتلت الحسن بن علي فلك مئتا ألف درهم، وجند من أجناد الشام، وبنات من بناتي: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٥، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ١ ص ٥٦٩.
- ٦٤ . فبلغ الحسن عليه السلام ذلك، فاستلأم ولبس درعاً وكفّرها، وكان يحترز ولا يتقدّم للصلاة بهم إلا كذلك، فرماه أحدهم في الصلاة بسهم...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣.
- ٦٥ . فكتب إليه معاوية في الهدنة والصلح...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٨.
- ٦٦ . وأنفذ إليه بكتب أصحابه الذين ضمنوا له فيها الفتك به وتسليمه إليه...: نفس المصدرين السابقين.
- ٦٧ . كتب جماعة من رؤساء القبائل إلى معاوية بالسمع والطاعة له في السرّ، واستحثّوه على السير نحوهم، وضمنوا له تسليم الحسن عليه السلام إليه عند دنوّهم من عسكره، أو الفتك به...: كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٧.
- ٦٨ . وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية: فإنّا معك، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...:

- الخرايج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵.
- ۶۹ . فلمّا رأى ذلك، كتب إلى الحسن بن عليّ يخبره بما هو فيه...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹.
- ۷۰ . فاجتمعت العساكر إلى معاوية، وروي أنّهم بلغوا ستّين ألفاً، فسار بها قاصداً إلى العراق: مقاتل الطالبين ص ۳۹.
- ۷۱ . شاع في العسكر أنّ قيس بن سعد قُتل، واهتاج الناس وماج بعضهم في بعض...: تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶.
- ۷۲ . فلمّا أصبح أراد ﷺ أن يمتحن أصحابه ويستبرئ أحوالهم له في الطاعة، ليتميّز بذلك أولياؤه من أعدائه، ويكون على بصيرة من لقاء معاوية وأهل الشام، فأمر أن ينادي في الناس بالصلاة جامعة، فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم فقال:... ألا وإنّ معاوية دعانا إلى أمر ليس فيه عزّ ولا نصفة، فإن أردتم الموت رددنا عليه، وإن أردتم الحياة قبلناه: تاريخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۸، أسد الغابة ج ۲ ص ۱۳، الكامل لابن الأثير ج ۳ ص ۴۰۶، تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۷.
- ۷۳ . فناده الناس من كلّ جانب: يابن رسول الله، البقية البقية: جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۵۳، نزهة الناظر ص ۷۷، تاريخ دمشق ج ۱۳ ص ۲۶۸، تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۷، وفي سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۶۹ ذكر «التقيّة التقيّة» بدل «البقية البقية».
- ۷۴ . يا أهل العراق، ما أصنع بجماعتكم معي وهذا كتاب قيس بن سعد يخبرني بأنّ أهل الشرف منكم قد صار إلى معاوية، أما والله ما هذا بمنكر منكم؛ لأنكم أنتم الذين أكرهتم أبي يوم صفين على الحكمين...: الفتوح ج ۴ ص ۲۸۹.
- ۷۵ . فقالوا: كفر والله الرجل، ثمّ شدّوا على فسطاطه وانتهبوه، حتّى أخذوا مصلاًه من تحته...: مقاتل الطالبين ص ۴۱.
- ۷۶ . وجاؤوا إلى سرادق الحسن ونهبوا ما حوله، حتّى نزعوا بساطه الذي كان عليه واستلبوه رداءه: تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۸۶؛ ثمّ شدّوا على فسطاطه وانتهبوه، حتّى أخذوا مصلاًه من تحته...: مقاتل الطالبين ص ۴۴، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷.
- ۷۷ . ثمّ شدّ عليه عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال الأزدي، فنزع مطرفه عن عاتقه، فبقي جالساً متقلداً بالسيف بغير رداء، ثمّ دعا بفرسه وركبه، وأحرق به طوائف من خاصّته وشيعته ومنعوا منه من أراد...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۷.
- ۷۸ . در این خبر، از یارانی که جواب دعوت امام حسن ﷺ را برای جنگ با معاویه دادند به «عشرون رجلاً» تعبیر شده است: فکأثما أجموا بلجام الصمت عن إجابة الدعوة، إلّا عشرون رجلاً...: بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۶۷.
- ۷۹ . ما ينقضي تعجبنا منك! بايعت معاوية ومعك أربعون ألف مقاتل من الكوفة سوى أهل

- البصرة والحجاز... مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٧.
- ٨٠ . وسار مغموم لما نزل به من كلامه... الفتوح ج ٤ ص ٢٨٧.
- ٨١ . فلما مرّ في مُظلم ساباط، بدر إليه رجل من بني أسد يقال له الجراح بن سنان، وأخذ بلجام بغلته ويده مِغُولٌ وقال: الله أكبر، أشركت يا حسن كما أشرك أبوك من قبل، ثمّ طعنه في فخذه فشقه حتى بلغ العظم ثمّ اعتنقه الحسن عليه السلام وخرّاً جميعاً إلى الأرض، فوثب إليه رجل من شيعة الحسن يقال له عبد الله بن خطل الطائي، فانتزع المِغُول من يده، وخضخض به جوفه، فأكبّ عليه آخر يقال له: ظبيان بن عمارة فقطع أنفه فهلك من ذلك، وأخذ آخر كان معه فقتل، وحُمل الحسن عليه السلام على سريره إلى المدائن... مقاتل الطالبين ص ٤١، الإرشاد ج ٢ ص ١٢، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦٣.
- ٨٢ . وقد طعن في فخذه طعنة أشرف منها على الهلاك: الفتوح ج ٤ ص ٢٨٨.
- ٨٣ . وطعنه بعضهم في فخذه، وقامت ربيعه وهمدان دونه، واحتملوه على سريره إلى المدائن... تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٦.
- ٨٤ . حُمل الحسن عليه السلام على سريره إلى المدائن، وبها سعد بن مسعود الثقفي والياً عليها من قبله، وقد كان علي عليه السلام ولّاه المدائن، فأقرّه الحسن عليه السلام عليها، فأقام عنده يعالج نفسه: شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٢، واشتغل بمعالجة جرحه: كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦٣، الإرشاد ج ٢ ص ١٢؛ ثمّ إن سعد بن مسعود أتاه عليه السلام بطبيب، وقام عليه حتى برأ، وحوّله إلى بيض المدائن... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧.
- ٨٥ . وقال: عليكم لعنة الله من أهل قرية، فقد علمت أنه لا خير فيكم، قتلتم أبي بالأمس، واليوم تفعلون بي هذا؟! تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦٤.
- ٨٦ . لما طعن الحسن بن علي عليه السلام بالمدائن، أتته وهو متوجّع فقلت: ما ترى يا بن رسول الله، فإنّ الناس متحIRON؟ فقال: أرى والله أنّ معاوية خير لي من هؤلاء، يزعمون أنّهم لي شيعة، ابتغوا قتلي وانتهبوا تقلي، وأخذوا مالي، والله لئن أخذ من معاوية عهداً أحقن به دمي وأومن به في أهلي، خير من أن يقتلوني فتضيع أهل بيتي وأهلي، والله لو قاتلت معاوية لأخذوا بعنقي حتى يدفعوني إليه سلماً... قلت: تترك يا بن رسول الله شيعتك كالغنم ليس لها راع؟! قال: وما أصنع يا أخا جهينة؟ إنّي والله أعلم بأمرٍ قد أدّى به إليّ ثقائه، أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال لي ذات يوم وقد رأني فرحاً: يا حسن، أتفرح؟ كيف بك إذا رأيت أباك قتيلاً؟... الاحتجاج ج ٢ ص ١٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٠.
- ٨٧ . قال له المختار وهو يومئذٍ غلام شاب: هل لك في الغنى والشرف؟ قال: وما ذاك؟ قال: توثق الحسن وتستأمر به إلى معاوية... مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٤٥، المعجم الكبير ج ١ ص

- ١٠٤، تاریخ الطبری ج ٤ ص ١٢٢، الكامل لابن الأثیر ج ٣ ص ٤٠٤؛ فأشار المختار على عمه أن يوثقه ويسير به إلى معاوية على أن يطعمه خراج جوحي سنة، فأبى عليه، وقال للمختار: قبح الله رأيك، أنا عامل أبيه، وقد ائتمنتي وشرفتني وهبني بلاء أبيه، أنسى رسول الله ﷺ ولا أحفظه في ابن بنته وحيبته؟... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٨.
- ٨٨ . فنزل المدائن، وأقبل معاوية، إذ نادى مناد في عسكر الحسن: قتل قيس... ونزل قصر كسرى: سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢٦٩؛ وحوّله إلى بيض المدائن، فمن الذي يرجو السلامة بالمقام بين أظهر هؤلاء القوم، فضلاً على النصرة والمعونة؟... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧؛ جمع الحسن رؤوس أهل العراق في هذا القصر قصر المدائن: الإصابة ج ٢ ص ٦٥.
- ٨٩ . ويلكم! والله إن معاوية لا يفي لأحد منكم بما ضمنه في قتلي...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٣.
- ٩٠ . فازدادت بصيرة الحسن ﷺ بخذلان القوم له، وفساد نيات المحكمة فيه بما أظهره له من السب والتكفير واستحلال دمه ونهب أمواله، ولم يبق معه من يأمن غوائله إلا خاصة من شيعته وشيعة أبيه أمير المؤمنين ﷺ، وهم جماعة لا تقوم لأجناد الشام...: الإرشاد ج ٢ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٨.
- ٩١ . فكاتب الحسن -لما طعن- معاوية، وأرسل يشرط شرطه: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٢.
- ٩٢ . جمع الحسن بن عليّ على رؤوس أصحابه في قصر المدائن فقال: يا أهل العراق، لو لم تذهل نفسي عنكم إلا لثلاث خصال لذهلت: بقتلكم أبي وطعنكم بغلتي وانتهابكم ثقلي -أو قال -: ردائي عن عاتقي، وأنكم بايعتموني...: تاريخ بغداد ج ١ ص ١٤٩.
- ٩٣ . لا ينعزل بالفسق والظلم وتعطيل الحقوق، ولا يخلع ولا يجوز الخروج عليه بذلك: شرح مسلم للنووي ج ١٢ ص ٢٢٩، عمدة القاري ج ٢٤ ص ١٧٨، روضة الطالبين للنووي ج ٥ ص ٤١٠.
- ٩٤ . عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر ﷺ، قال: والله، الذي صنعه الحسن ابن عليّ ﷺ كان خيراً لهذه الأمة مما طلعت عليه الشمس...: الكافي ج ٨ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٥، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥١٨.
- ٩٥ . فكتب الحسن ﷺ إلى معاوية: أما بعد، فإن خطبي انتهى إلى اليأس من حقّ أحبيبه وباطل أميته، وخطبك خطب من انتهى إلى مراده، وإني أعتزل هذا الأمر وأخليه لك، وإن كان تخليتي إياه شراً لك في معادك، ولي شروط أشرطها...: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٣٤.
- ٩٦ . وأنفذ ﷺ إلى معاوية عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، فتوثق منه

- ٩٧ . عبد الله بن الحارث بن نوفل، وأمه هند بنت أبي سفيان صخر بن حرب بن أمية: تاريخ بغداد ج ١ ص ٢٢٥.
- ٩٨ . كانت لعلّي يدان - يعني قيس بن سعد والأشتر -...: أنساب الأشراف ص ٣٩٩.
- ٩٩ . فدعا معاوية بصحيفة بيضاء، فوضع عليها طينة وختمها بخاتمه، ثم قال: خذ هذه الصحيفة فانطلق بها إلى الحسن، وقل له فليكتب فيها ما شاء وأحب، ويشهد أصحابه على ذلك، وهذا خاتمي بإقرارى...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٥.
- ١٠٠ . أقبل إلى الحسن ومعه نفر من أصحابه من أشرف قريش، منهم عبد الله بن عامر بن كُريز وعبد الرحمن بن سمرة ومن أشبههما من أهل الشام...: المصدر السابق.
- ١٠١ . وتسلم معاوية الأمر لخمس بقين من ربيع الأول من هذه السنة...: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٥٦.
- ١٠٢ . فدخلوا فسلموا على الحسن، ثم قالوا: أبا محمد! إن معاوية قد أجابك إلى جميع ما أحببت، فاكتب الذي تحب...: المصدر السابق.
- ١٠٣ . اشترطت على معاوية لنفسه الخلفاء بعده... كاتب الحسن بن علي معاوية: اشترط لنفسه...: فتح الباري ج ١٣ ص ٥٥؛ منها: إن له ولاية الأمر بعده، فإن حدث به حدث فللحسين: عمدة الطالب ص ٦٧؛ فكره الحسن القتال، وبيع معاوية على أن يجعل العهد للحسن من بعده: فتح الباري ج ١٣ ص ٥٦، الاستيعاب ج ١ ص ٣٨٦، تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٦١، تهذيب الكمال ج ٦ ص ٢٤٣، سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ١٤٥، الإصابة ج ٢ ص ٦٤، تهذيب التهذيب ج ٢ ص ٢٥٩، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٤ ص ٥، البداية والنهاية ج ٨ ص ٤٥؛ بايع الحسن بن علي معاوية على أن لا يسميه أمير المؤمنين: علل الشرائع ج ١ ص ٢١٢، مستدرک الوسائل ج ١٣ ص ١٨٥، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢.
- صورة معاهدة الصلح التي وقّعها الفريقان، وقد أخذناها من مصادرها حرفياً: * المادّة الأولى: تسليم الأمر إلى معاوية، على أن يعمل بكتاب الله وسنة رسوله. * المادّة الثانية: أن يكون الأمر للحسن من بعده، وليس لمعاوية أن يعهد به إلى أحد. * المادّة الثالثة: أن يترك سبّ أمير المؤمنين والقنوت عليه بالصلاة، وأن لا يذكر علياً إلا بخير. * المادّة الرابعة: يسلم ما في بيت مال الكوفة خمسة آلاف، ألف للحسن وله خراج "درأبجرد". * المادّة الخامسة: أن لا يأخذ أحداً من أهل العراق بإحنة، وأن يؤمن الأسود والأحمر، ويحتمل ما يكون من هفواتهم، وعلى أن الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله، في شامهم وعراقهم وتهامهم وحجازهم: راجع هامش البداية والنهاية ج ٨ ص ١٨، هامش الإمامة والسياسة لابن قتيبة ج ١

- ص ١٨٤، وللتحقيق أكثر انظر: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٦٥، مطالب السؤول لابن طلحة الشافعي ص ٣٧٥، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٩٣، الفصول المهمة لابن الصبّاغ ج ٢ ص ٧٢٨.
- ١٠٤ . فلما جاء صلح الحسن بن عليّ، كأنما كسرت ظهورنا من الغيظ... تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ لما بايع الحسن عليه السلام معاوية أقبلت الشيعة تتلاقى بإظهار الأسف والحسرة على ترك القتال... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٩.
- ١٠٥ . حتّى دخل قصر المدائن فأقام به نحواً من أربعين ليلة... تاريخ بغداد ج ١ ص ١٤٩.
- ١٠٦ . خطب الناس قبل دخول معاوية الكوفة، فقال: أيّها الناس، إنّما نحن أمرائكم وضيّفانكم، ونحن أهل بيت نبيّكم الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. وكرّر ذلك حتّى ما بقي إلاّ من بكى، حتّى سمع نشيجه... أسد الغابة ج ٢ ص ١٤، الكامل ج ٣ ص ٤٠٦.
- ١٠٧ . فلما قدم معاوية النخيلة، فبايعه الحسن: الغارات ج ٢ ص ٦٤٤.
- ١٠٨ . صلّى بنا معاوية بالنخيلة الجمعة... مقاتل الطالبين ص ٤٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ٥٣٣.
- ١٠٩ . قام الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام على المنبر حين اجتمع مع معاوية، فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: أيّها الناس، إنّ معاوية زعم أنّي رأيت للخلافة أهلاً ولم أر نفسي لها أهلاً، وكذب معاوية، أنا أولى الناس بالناس في كتاب الله، وعلى لسان نبيّ الله، فأقسم بالله لو أنّ الناس بايعوني وأطاعوني ونصروني، لأعطتهم السماء قطرها... ولو وجدت أنا أعواناً ما بايعتكم يا معاوية... كتاب سليم بن قيس ص ٤٥٨، الأمالي للطوسي ص ٥٥٩، الاحتجاج ج ٢ ص ٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٢.
- ١١٠ . بينما عليّ بن أبي طالب عليه السلام على منبر الكوفة، إذ دخل رجل فقال: يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفطة، فقال: لا والله ما مات، ولا يموت حتّى يدخل من باب المسجد - وأشار إلى باب الفيل - ومعه راية ضلالة يحملها حبيب بن حمّار، قال: فوثب إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أنا حبيب بن حمّار، وأنا لك شيعة، فقال: فإنّه كما أقول. قال: فوالله لقد قدم خالد بن عرفطة على مقدّمة معاوية يحمل رايته حبيب بن حمّار... بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٣.
- ١١١ . ودخل معاوية الكوفة بعد فراغه من خطبته بالنخيلة، بين يديه خالد بن عرفطة، ومعه حبيب بن حمّار يحمل رايته، فلما صار بالكوفة دخل المسجد من باب الفيل، واجتمع الناس إليه: المصدر السابق.
- ١١٢ . أيّها الناس... وإنكم لو طلبتم ما بين جابلق وجابرص رجلاً جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما وجدتموه غيري وغير أخي الحسين، وقد علمتم أن الله تعالى هداكم بجديّ محمد، أنقذكم به من الضلالة... الفتوح ج ٤ ص ٢٩٣، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٩٣.

- ١١٣ . وقام عمرو بن العاص فقال: يا أهل العراق، أنا كما نحن وأنتم جميعاً على كلمة هي السوى، ففرّق بيننا وبينكم الأهواء، ثمّ تحاكمنا إلى الله، فحكم أنكم أنتم الظالمون لنا، فتداركوا ما سلف منكم بالسمع والطاعة: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٣.
- ١١٤ . فلمّا تمّ الصلح بين الحسن ومعاوية، أرسل إلى قيس بن سعد يدعوه إلى البيعة... فلمّا أرادوا إدخاله إليه، قال: حلفت أن لألقاه إلاّ وبينني وبينه الرمح أو السيف...: شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥٤.
- ١١٥ . فأمر معاوية برمح وبسيفٍ فوضعا بينه وبينه ليبرّ يمينه... فقال له معاوية: أتبايع يا قيس، قال: نعم، ووضع يده على فخذه ولم يمدّها إلى معاوية، فحنى معاوية على سريره وأكبّ على قيس حتّى مسح يده على يده، وما رفع قيس إليه يده: نفس المصدرين السابقين.
- ١١٦ . إني والله ما قاتلتكم لتصلّوا ولا لتصوموا ولا لتحجّوا ولا لتزكّوا، إنكم لتفعلون ذلك، ولكّني قاتلتكم لأتأمّر عليكم، وقد أعطاني الله ذلك وأنتم له كارهون، ألاّ وإني كنت منيت الحسن وأعطيته أشياء، وجميعها تحت قدمي لا أفي بشيء منها له: تاريخ دمشق ج ٥٢ ص ٣٨٥، وراجع: الإرشاد ج ٢ ص ١٤، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٩٦، كشف الغمّة ج ٢ ص ١٦٤.
- ١١٧ . غضب الناس من كلام معاوية، وضجّوا وتكلّموا، ثمّ شتموا معاوية وهتكوا به في وقتهم ذلك، وكادت الفتنة تقع، فخشى معاوية على نفسه فندم...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٤.
- ١١٨ . وقام المسيّب بن نجبة الغزاري إلى الحسن بن عليّ فقال: لا والله جعلني الله فداك، لا ينقضي تعجّبي منك! كيف بايعت معاوية؟... فقال له الحسن: صدقت يا مسيّب، قد كان ذلك، فماترى الآن؟ فقال: أرى أن ترجع إلى ما كنت عليه وتنقض هذه البيعة...: المصدر السابق.
- ١١٩ . حجر بن عدي الكِندي، وكان من الأبدال: رجال الطوسي ص ٦٥؛ حجر بن عدي من عظماء أصحابه: رجال ابن داود ص ٧٥، وراجع إلى نقد الرجال ج ١ ص ٤٥٤، جامع الرواة ج ١ ص ١٨٥، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ٢١٧.
- ١٢٠ . فقال حجر بن عدي الكِندي: أما والله لقد وددت أنك متّ في ذلك ومتنا معك، ثمّ لم نر هذا اليوم، فإنّنا رجعنا راغمين بما كرهنا، ورجعوا مسرورين بما أحبّوا...: المصدر السابق.
- ١٢١ . فتغيّر وجه الحسن، ثمّ قام عن مجلس معاوية وصار إلى منزله...: الفتوح ج ٤ ص ٢٩٥.
- ١٢٢ . ثمّ أرسل إلى حجر بن عدي فدعاه ثمّ قال له: يا حجر، إني قد سمعت كلامك في مجلس معاوية، وليس كلّ إنسان يحبّ ما تحبّ، ولا رأيه كرأيك، وإني لم أفعل ذلك إلاّ إبقاءً عليكم...: المصدر السابق؛ در خبر ديگری امام حسن ٧٧ هزار، عدد كشته شدگان در جنگ با معاوية را هفتاد هزار نفر پیش بینی می کند: ولكّني خشيت أن يأتي يوم القيامة سبعون ألف أو

ثمانون ألف أو أكثر أو أقل كلهم تتضح أوداجهم دماً... تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٨١.
 ١٢٣ . الإمام الكاظم عليه السلام في حديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة... ثم ينادي: أين حواربي الحسن بن علي، فيقوم سفيان بن أبي ليلى وحذيفة بن أسيد الغفاري... اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٤٣، وراجع لشرح حاله إلى رجال الطوسي ص ٩٤، خلاصة الأقوال ص ١٦٥، رجال ابن داود ص ١٥٤، نقد الرجال ج ٢ ص ٣٣١ و ٣٣٧، جامع الرواة ج ١ ص ٣٦٥، معجم رجال الحديث ج ٩ ص ١٥٦.

١٢٤ . فبينما الحسن يكلم حجر بن عدي، إذا برجل من أصحابه قد دخل عليه يقال له سفيان بن الليل البهمي [سفيان بن أبي ليلى]، فقال له: السلام عليك يا مدل المؤمنين، لقد جئت بأمر عظيم، هلاً قاتلت حتى تموت ونموت معك؟!... المصدر السابق؛ عرض للحسن بن علي رجل فقال: يا مسود وجوه المسلمين، فقال: لا تعذلني، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أريهم يثبون على منبره رجلاً رجلاً، فأنزل الله تعالى: «إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ»، [وهو] نهر في الجنة، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...»... تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٧٩؛ أتى مالك بن ضمرة الحسن بن علي فقال: السلام عليك يا مسخم وجوه المؤمنين، قال: يا مالك! لا تقل ذلك، إنني لما رأيت الناس تركوا ذلك إلا أهله خشيت أن تُجتثوا عن وجه الأرض، فأردت أن يكون للدين في الأرض ناعي، فقال: بأبي وأمي: تاريخ دمشق ج ١٣ ص ٢٨٥، وراجع: أسد الغابة ج ٢ ص ١٤؛ واستفاد العلامة في خلاصة الأقوال أنه قال هذا الكلام عن محبة: خلاصة الأقوال ص ١٦٥.

١٢٥ . إن الحسن بن علي رأني للخلافة أهلاً ولم ير لنفسه لها أهلاً، وكان الحسن أسفل منه بمراقبة... الأمالي للطوسي ص ٥٥٩، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٦٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٢ ص ٤٥٨.

١٢٦ . قام الحسن عليه السلام فحمد الله تعالى بما هو أهله... ولما نزلت آية التطهير جمعنا رسول الله في كساء أم سلمة رضي الله عنها، خبيري، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وعترتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، فلم يكن أحد في الكساء غيري وأخي وأبي وأمي... إن معاوية زعم لكم أنني رأيت أهلاً للخلافة ولم أر نفسي لها أهلاً، فكذب معاوية، نحن أولى الناس... نفس المصادر السابقة.

١٢٧ . ثم سار حتى دخل الكوفة، فأقام بها أياماً، فلما استتمت البيعة له من أهلها، صعد المنبر، فخطب الناس وذكر أمير المؤمنين عليه السلام ونال منه، ونال من الحسن عليه السلام ما نال... الإرشاد ج ٢ ص ١٥، كشف الغمة ج ٢ ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٤٩.

١٢٨ . فقام الحسين عليه السلام ليرد عليه، فأخذ بيده الحسن عليه السلام فأجلسه... نفس المصادر السابقة.

١٢٩ . قام فقال: أيها الذاكر علياً، أنا الحسن وأبي علي، وأنت معاوية وأبوك صخر، وأمي فاطمة

وأُمك هند، وجدّي رسول الله ﷺ وجدّك حرب، وجدّتي خديجة وجدّتك قتيلة، فلعن الله أحملنا ذكراً وأأمنا حسباً، وشَرنا قدماً، وأقدمنا كُفراً ونفاقاً، فقالت طوائف من أهل المسجد: آمين آمين... نفس المصادر السابقة.

١٣٠ . مَنْ عرفني فقد عرفني وَمَنْ لم يعرفني فأنا الحسن ابن رسول الله، أنا ابن البشير النذير، أنا ابن المصطفى بالرسالة، أنا ابن مَنْ صلّت عليه الملائكة، أنا ابن من شرفت به الأمة... تحف العقول ص ٢٢٢، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٣٢، وراجع الخرائج والجرائح ج ١ ص ٢٣٦.

١٣١ . واستخلف على الكوفة المغيرة بن نوفل بن الحارث... مقاتل الطالبين ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٥١.

١٣٢ . وخرج أهل الكوفة لوداعه باكين... تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ١٨٧، ولحق الحسن بالمدينة وأهل بيته وحشمهم، وجعل الناس يبكون عند مسيرهم من الكوفة: الكامل لابن الأثير ج ٣ ص ٤٥٧.

منابع تحقيق

- ١ . الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (ت ٦٢٠هـ)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
- ٢ . الأخبار الطوال، أبو حنيفة أحمد بن داوود الدينوري (ت ٢٨٢هـ)، تحقيق: عبد المنعم عامر، قم: منشورات الرضي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
- ٣ . اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٤هـ.
- ٤ . الاستيعاب في معرفة الأصحاب، يوسف بن عبد الله القرطبي المالكي (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: علي محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
- ٥ . أسد الغابة في معرفة الصحابة، أبو الحسن عز الدين علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (ت ٦٣٠هـ)، تحقيق: علي محمد معوض وعادل أحمد، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
- ٦ . الإصابة في تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
- ٧ . أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١هـ)، إعداد:

- السيد حسن الأمين، بيروت: دار المعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣هـ.
٨. اكليل المنهج، محمد جعفر بن محمد طاهر الخراساني (١٠٨٠هـ).
٩. الأمالي للطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
١٠. الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (ت ٢٧٦هـ)، تحقيق: علي شيري، مكتبة الشريف الرضي - قم، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
١١. أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (ت ٢٧٩هـ)، إعداد: محمد باقر المحمودي، بيروت: دار المعارف، الطبعة الثالثة.
١٢. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠هـ)، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
١٣. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.
١٤. تاريخ ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد الحضرمي (ابن خلدون) (ت ٨٠٨هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤٠٨هـ.
١٥. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
١٦. تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار المعارف.
١٧. تاريخ المدينة المنورة، أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري (ت ٢٦٢هـ)، تحقيق: فهد محمد شلتوت، بيروت: دار التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
١٨. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣هـ)، المدينة المنورة / بغداد: المكتبة السلفية.
١٩. تاريخ خليفة بن خياط، خليفة بن خياط العصري (ت ٢٤٠هـ)، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤هـ.
٢٠. تاريخ دمشق، علي بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.

- ٢١ . التحرير الطاووسي، حسن بن زين الدين الشهيد الثاني (صاحب المعالم) (ت ١٠١١ هـ)، قم: دار الذخائر، ١٣٦٨ ش.
- ٢٢ . تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن عليّ الحراني المعروف بابن شعبة (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ.
- ٢٣ . تفسير العياشي، أبو النضر محمد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ٣٢٠ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلّاني، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأولى، ١٣٨٠ هـ.
- ٢٤ . تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ت ٤ هـ)، إعداد: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.
- ٢٥ . تفسير نور الثقلين، عبد عليّ بن جمعة العروسيّ الحويزيّ (ت ١١١٢ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسوليّ المحلّانيّ، قم: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢ هـ.
- ٢٦ . تهذيب التهذيب، أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلانيّ (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.
- ٢٧ . تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمن المرزيّ (ت ٧٤٢ هـ)، تحقيق: الدكتور بشّار عوّاد معروف، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.
- ٢٨ . جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
- ٢٩ . جامع الرواة، محمد بن عليّ الغروي الأردبيلي (ت ١١٠١ هـ)، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ هـ.
- ٣٠ . الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي (ت ٣٢٧ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٧١ هـ، الطبعة الأولى.
- ٣١ . الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣ هـ)، تحقيق: مؤسّسة الإمام المهدي عج، قم: مؤسّسة الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.
- ٣٢ . رجال ابن داوود، الحسن بن عليّ الحلبيّ (ت ٧٣٧ هـ)، تحقيق: محمد صادق آل بحر العلوم، قم: منشورات الشريف الرضي، ١٣٩٢ هـ.
- ٣٣ . رجال الطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسيّ (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: جواد القيوميّ، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.

- ٣٤ . رجال العلامة الحلبي (خلاصة الأقوال)، حسين بن يوسف الحلبي (العلامة) (٧٢٦ هـ)، قم: منشورات الشريف الرضي .
- ٣٥ . روضة الطالبين للنووي، الإمام أبو زكريا يحيى بن شرف النووي الدمشقي (ت ٦٧٦ هـ)، تحقيق: أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ٣٦ . سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ١٤١٤ هـ.
- ٣٧ . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣ هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجليلي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ.
- ٣٨ . شرح مسلم للنووي، الإمام أبو زكريا يحيى بن شرف النووي الدمشقي (ت ٦٧٦ هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي.
- ٣٩ . شرح نهج البلاغة، عز الدين عبد الحميد بن محمد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (ت ٦٥٦ هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٣٨٧ هـ.
- ٤٠ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق ٥ هـ)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، طهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
- ٤١ . طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال، علي أصغر بن شفيع الموسوي الجابلق (ت ١٣١٣ هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- ٤٢ . علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
- ٤٣ . عمدة القاري في شرح صحيح البخاري، محمود بن أحمد العيني الحنفي (ت ٨٥٥ هـ).
- ٤٤ . الغارات، أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد المعروف بابن هلال الثقف (ت ٢٨٣ هـ)، تحقيق: السيد جلال الدين المحمّد الأرموي، طهران: أنجمن آثار ملي، الطبعة الأولى، ١٣٩٥ هـ.
- ٤٥ . غاية المرام وحجة الخصام في تعيين الإمام، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧ هـ)،

- تحقیق: السید علی عاشور، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی، ١٤٢٢هـ.
٤٦. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبدالحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠هـ)، بیروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧هـ.
٤٧. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (ت ٨٥٢هـ)، تحقیق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بیروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٣٧٩هـ.
٤٨. الفتوح، أبو محمد أحمد بن أعثم الكوفي (ت ٣١٤هـ)، تحقیق: علي شيري، بیروت: دار الأضواء، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
٤٩. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥هـ)، بیروت: مؤسسه الأعلمی.
٥٠. فضائل أمير المؤمنين، أحمد بن محمد المعروف بابن عقدة (ت ٣٣٢هـ).
٥١. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩هـ)، تحقیق: علي أكبر العفاري، طهران: دارالكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩هـ.
٥٢. الكامل في التاريخ، علي بن محمد الشيباني الموصلي (ابن الأثير) (ت ٦٣٠هـ)، تحقیق: علي شيري، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٨هـ، الطبعة الأولى.
٥٣. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي ٩٠هـ)، تحقیق: محمد باقر الأنصاري، قم: نشر الهادي، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٥٤. كشف الغمّة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧هـ)، تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، بیروت: دارالكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠١هـ.
٥٥. مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، (ت ١١٠٧هـ)، تحقیق: عزّة الله المولائي الهمداني، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٥٦. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠هـ)، تحقیق: مؤسسه آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٥٧. مسند أحمد، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١هـ)، تحقیق: عبد الله محمد الدرويش، بیروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٥٨. مشاهير علماء الأمصار، محمد بن حبان البستي (ت ٣٥٤هـ)، تحقیق: رزوق علي إبراهيم، بیروت: دار الوفاء، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.

٥٩. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي (ت ٦٥٤هـ)، نسخة مخطوطة، قم: مكتبة آية الله المرعشي.
٦٠. معجم البلدان، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (ت ٦٢٦هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٣٩٩هـ.
٦١. معجم رجال الحديث، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ١٤١٣هـ)، قم: منشورات مدينة العلم، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣هـ.
٦٢. معرفة الثقات، أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفي (ت ٢٦١هـ)، تحقيق: عبد العظيم البستوي، المدينة المنورة: مكتبة دار، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.
٦٣. مقاتل الطالبين، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الأصبهاني (ت ٣٥٦هـ)، تحقيق: السيد أحمد صقر، قم: منشورات الشريف الرضي، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.
٦٤. مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨هـ)، قم: المطبعة العلمية.
٦٥. نزهة الناظر وتنبيه الخواطر، أبو عبد الله الحسين بن محمد الحلواني (ت ٥هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عج، قم: مؤسسة الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٦٦. نظم درر السمطين، محمد بن يوسف الزرندي (ت ٧٥٠هـ)، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين، ١٣٧٧هـ.
٦٧. نقد الرجال، مصطفى بن الحسين التفرشي (القرن الحادي عشر)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
٦٨. نهج البلاغة، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين (ت ٤٠٦هـ)، تحقيق: السيد كاظم المحمدي ومحمد الدشتي، قم: انتشارات الإمام علي، الطبعة الثانية، ١٣٦٩هـ.
٦٩. الهداية الكبرى، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصبي (ت ٣٣٤هـ)، بيروت: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر، الطبعة الرابعة، ١٤١١هـ.
٧٠. ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ.

بیوگرافی مؤلف

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت اشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

فهرست کتب نویسنده

کتب چاپ شده تا بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکرگزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام‌زمان علیه السلام)
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام‌رضا علیه السلام)
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
۲۹. آخرین عروس. (نرجس علیها السلام، ولادت امام‌زمان علیه السلام)
۳۰. بانوی چشمه. (خدیدجه علیها السلام، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۳۷. گمگشته دل. (امام‌زمان علیه السلام)
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)
۴۲. نردبان آبی. (امام‌شناسی، زیارت جامعه)
۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
۴۴. سلام بر خورشید. (امام‌حسین علیه السلام)
۴۵. راهی به دریا. (امام‌زمان علیه السلام، زیارت آل‌یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهراؑ)
۴۷. صبح ساحل. (امام صادقؑ)
۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علیؑ)
۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمهؑ)
۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباسؑ)
۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد» ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری» ۶۷. تحقیق «فهرست حمید».
۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة» ۶۹. تحقیق «فهرست ابن الولید» ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه» ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق» ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون» ۷۳. صرخة النور ۷۴. إلى الرفیق الأعلى ۷۵. تحقیق آداب أميرالمؤمنینؑ ۷۶. الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة ۷۷. الصحيح فی البكاء الحسيني ۷۸. الصحيح فی فضل الزيارة الحسينية ۷۹. الصحيح فی كشف بیت فاطمهؑ.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت

Nabnak.ir

مراجعه کنید.